

A-399

امیر خیر میرزا یکم میرزا علی آقا وزیر توان در هر طرف می کرد

الحق باشد که در این تدبیر و تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام

و این تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام

و این تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام

و این تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام

و این تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام

و این تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام

و این تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام

و این تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام

و این تصدیق و امانت و ثبات و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام

نصوحا این اسم و دعا و پاکیزه و عطا و بود که به محبتش هر کس نور ایمان منور شود

مؤمنش و عمل بر خیر و صواب و محبت آن محمد ^{صلی الله علیه و آله} علی بن ابی طالب ^{علیه السلام}

ایمان و بود و او را چون ایمان نام بر می رسد نامش تاباند و می رسد

وضع میزان به نزد خدای تعالی که بود و خدایش علی بن ابی طالب ^{علیه السلام}

تجسمی آن که تاباند به معاشن بر محبتش نامش تاباند و در کارش عمل نماید

عیش و روضه و روضه و روضه ^{صلی الله علیه و آله} سلاما بوزی عیسا و فی الجبال

تغافل الایام و اللیل و ورق الشجر و قطع الامطار و الاثر و کون

الاعضاء اما صدقین که مکلفین بود و علی بن ابی طالب ^{علیه السلام} که امر و

بنی هاشمی از هم حین شرف با هر دو کس نوافع نظام ماعن الاقام

و الاقام که هر دو کس است و هر دو کس است علی بن ابی طالب ^{علیه السلام}

ایات و تحفه کرد و در وقت شهادت و حیات و حیات و حیات
جامع الصالحین و جامع الصالحین و جامع الصالحین
ما حقیق و ما حقیق و ما حقیق و ما حقیق
این منزل و این منزل و این منزل و این منزل
نبی و این نبی و این نبی و این نبی
نبی و این نبی و این نبی و این نبی
جز و این جز و این جز و این جز
و این و این و این و این
و این و این و این و این
و این و این و این و این
و این و این و این و این

طبرستان

عاید کندی اما لازم بود که خلاف چهار مرتبه حق قمار بیکان بدون عبارت
 و بی شبهه و هر جا که صوت اسبها و غده و مقام معتقی مسبط اعلام شد تو ضعیف الکر
 این مسکن نماید و منو و شرح نکال و مو که در دانه و اسب ساز و تا غرض نموده اند و در
 نیز و در مجید گرد و در اسب و موثر ساختن به تحفه طایف حاکم المی و افق
 که در غرض حاکم این منشا الیه و منظر قبول این نموده تا قدرش مسال
 که بعد از این عبارت بسیار و در این جوانی عدلی فتنه شود و اما آنچه
 فی المقصود بعون الملك العبودی حد می کنیم تا انی انکسی که احاطه نمی کند
 کردن همسایه او هیچ عددی و منتهی نمی شود و بعضا اقسام اسم او نهانی و
 منظر نسیم و منظر و منظر که بر کدین و منظر و منظر و منظر و منظر
 او به مناسبت اصحاب و که خفت از منظر و منظر و منظر و منظر و منظر و منظر
 رسی الدعا عنهم اما بعد از این که فقر و محتاج نبوده اند و بی نیاز

محمد رحیم علی کہ امید میدارد کہ خدا تعالیٰ کو بارگزارد اور سچو است
و در باب مسکو و تحقیق علم حساب اگر شخصی در پیش دست مندی
شان او در حجت معان او بطریق مسائل و محلی دلائل او و محتاج شدن
از علوم با او و جمیع مباحث و مکررہ نشر افکار او و این کتاب
است اہم از اصول او و مضامین فہم از ابواب و فصول او و مشتمل است
فواہد لطیفہ کہ اسما خلاصہ است مقدمین اند و مشتمل بر قواعد و
زبدہ مسائل مقدمین اند و موعوم کرد انوار انوار الہیاتی است و در مقدمہ
و در باب و در باب و موضوع حساب بدانکہ حساب علمی است
کہ از و انقضی میگردد و استخراج اصول و از معلومات محدودہ حاصل گردد
مسائلی کہ مصنف طالب راہ ابرار و موعوم مقصود است و در موعوم
کہ در یادہ حاصل باشد و در انقضی و از حجت حساب را از عمدہ
علوم را مانی نموده اند زیرا کہ ہر گاہ موضوع او عدل حاصل نموده باشد

بنامه تمام بود پس علم را می باشد که در این علم بحث از اصول میسر
میگردد که در هر مورد منفی باشد یا غیر منفی و معنی است که حاصل
باشد از این قول است و معدود بودن او را جمله را میگویند زیرا که شیخ
در عین حقیقت علیه و مخالفه که محال است می بحث از حد که در وجود
خارجی اتفاق باشد مانند حدوث نفور و نفور پس موضوع او و معدود اصل
وارد محسوب باشد و ابراج خود را میگوید موضوع حساب معدود نیست باین
کلام او اید بلکه عدستی حاصل می آید و بحث از این نوع معدود را نشاء
مجردات است نیست زیرا که عرض علمی این متعلق است و عدد کمی است
که اطلاق می شود بر همه اؤکرا و الف و کب می باید پس کی دلیل
می شود معدود و نفور بعضی را گفته اند که عدد کمی است که نفق معوض
حقانی و نفو مانی خود را میمند و دو نصف مع کی و سه است پس کی از
عد و بیرون میروند زیرا که حاشیه خانی ندارد و گاه تعلقی می شود از
روح کردن واحد و معدود باینکه حاشیه شامل شمر است زیرا که حاشیه اعم است

از صیغ و کسرش واحد نصف مجموع هاستین و است و تحانی نصف
است و توانی او یک نصف چنانکه برای حصول حاصله تحانی بر عددی
کم میشود از آن عدد بعد از زیاد حاصله توانی بر او یکد مقصودشان
حاشی اعداد این بنام بر واحد داخل عدد و باید که آن صیغ را میگوید
تغریف کند که هر صادق است بر صیغ کسره و حق این است که واحد در اکثر
اعداد از او نصف می آیند خیاره خود هر که او را خود را نیز می خوانند
نزد جمعی که او را تمام میدانند خیاره خود هر که او را خود را نیز می خوانند
نیت اگر چه جامه از او نمیشود و عدد اگر مطلق است یعنی اصاف کج
که او را دیت باشد باید مانند دوی او را صیغ گوید یا مضاف است بحد که
حده واحد نمیکشد و وصل دوی از پس آن که خوانند و آن
بواجده صیغ آن کسر پس و میالند که صیغ دو با عدد مطلق را
از کسره ماخذ را شاید و از مطلق گویند مانند چهار اگر این مختص باشد

اسم فاعل از خود و عدو علی اگر مساوی اجرا شود به معنی چون
 اعدا و غیر از خود که او تواند کرد و جمع کنند بر این شود و اعدا و نام خود
 مانند شکر که اجرا می داده و حضرت اگر سه است و ثلث است که در دو است
 که یکی است و حاصل جمع با این است یا نیا و بلی اجرا خود باید بود
 ناقص که به طایفه چهارده چون او که است یا ربع او که یکی است جمع نماید
 سه شود و اگر در یک اجرا می شود پس از آن خود مسل و دوازده که
 چون نصف و از شش است یا ثلث او که چهار ربع او که سه است و در سه او که دو
 است جمع سازد یا ربع او که کامل شود و در ثلث او که اصول است اول احاد
 و الا یکی است آن دو و غزوات آن از و انوار و پیغمبر است و آن
 از صد تا صد و دروغ است و امر است که در آن است از خود میسای
 است و راجع با اصول است که در مانند احاد و الوف و غزوات الوف و میا
 الوف و احاد الوف و غزوات الوف و پیغمبر است و الوف و

[illegible]

بیکڑا

بِسْ كَرَامِ مَوْتِ شَمْسِ ۶ و در وقت وقوع باید بجا نشست و اگر در وقت
سوم بخوابد و نشان کلی از خود نکاهد و میات است ملاک این مورت
بغت به درین تیره واقع شود و وقت مذکور بود و اگر در تیره جایم از مورت
جسته افغان است علامت غیر است و اگر در تیره جسم است مورتی صادر گردد
علامت نود غیر است و اگر در تیره جسم مورت به ۳ وقوع باید نشان
صد غیر است و اگر این مورت چهار و غیبت است باید علامت چهار غیر است
و باقی برقی بر خیزد بود و معمر که از عدلی باشد و خاصه می یسجل و این غیر
باید نوشت تا دلالت بر طولانی باشد و غل و در مورت واقع شود و باید اول
در خطاب صحیح طریق همان زیادت کردن عدد و بعد و بکار باشد و اول
را مجموع و بعد از مجموع علیه و صحیح همان حاصل جمع گویند و تقویم
کردن صحیحی از عدد دیگر که کمتر و نباید و اول منصوص و ثانی منقوص و

و از برای وکیلی را بخاطر گرفته زیاده کردی بهفت که در نمده احوال است
 بعثت بداند از وزیر نمده مذکور فاشی و بعد از آن دور که در نمده عشر الی
 است تعبیه بطر حاصل جمع نقل بود و مجموع حاصل جمع ۶ است و است
 هزار و نوبت و نوبت است و اگر بطر احوال بسیار با رسم کن به آن بطور
 سخاوی بعد که بعثت احوال احوال و محرومیت و تا و باقی تر از اینها
 خیال خود نشیر و ذکر کرده و ابتدا از طرف است که در معمره حیه احوال
 زیاده و از برای وکیلی را بخاطر گرفته زیاده کردی بهفت که در نمده احوال است

مثلا از طرف است ابتدای کردی

۳	۴	۳	۲	۱
۹	۱	۲	۲	۰
۲	۱	۵	۰	۰
۵	۵	۲	۴	۷

را به بعثت چهار که در نمده احوال است زیاده و است تا زیاده حاصل شد
 را که زیاده و بعثت ۱۰ در زیر نمده مذکور رسم شود و از برای وکیلی را بخاطر گرفته
 زیاده کردی بهفت و یک که در نمده عشر است و حاصل بود
 زیر نمده مذکور و در رسم شود و برای وکیلی را بخاطر گرفته زیاده و است

و حاصل نوشتن و اندیجی منوالی کرد و درین اجمال از فواید و احکام آن خبر داد
و انکسارت ماتحت امتیاج میشود و در اسم جدول و اوراق هم جدول اول فایده شریف

جمع جدول

۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۵
۲	۱	۰	۵	۴
۱	۰	۵	۴	۳
۰	۵	۴	۳	۲

و متمم جدول سابق است و صورتش اینست

تضعیف

۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۵
۲	۱	۰	۵	۴
۱	۰	۵	۴	۳
۰	۵	۴	۳	۲

جمع اعداد

۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۰
۳	۲	۱	۰	۵
۲	۱	۰	۵	۴
۱	۰	۵	۴	۳
۰	۵	۴	۳	۲

میسال و جمع جدول از این و سایر اندیجی هیچ که در هند عبارت از فواید است
منووم در راه است که در بیفتند اند از هر فرزند بد کوثر شوی و بعد از آن
چهار بیفت که در هند اعداد الف است از این و بیاضی باز ده حاصل شد کی را که از این
است و در هر مرتبه بد کوثر شوی و از برای و کی بیفت او و در فواید است
شد بعد از محافون محط بعضی اند از هر مرتبه شایسته کردی و بعد از آن
حج را به نیک که در هند است از این و بیاضی حاصل شد چهار که از این

برای آنکه در مرتبه مذکور نوشتی و از بر آید کلی بر یک فردی شود از بعد
از حروف و در پیش نوشتی و بعد از آن سه را چهار که مرتبه عبارت است از یازده
نخست شد از آنکه در مرتبه مذکور نوشتی بعد از آن هفت را بر دو که مرتبه حاصل است
از ده حاصل شد از آنکه در مرتبه مذکور نوشتی و مجموع حاصل شد و در هر
و چهار صد و نفا و ده است و در مجموع عدد او صد و سی و پنج که بر ده
صح را که مرتبه حاصل است و در مرتبه مذکور نوشتی و از بر آید و عددی که بر ده
شود و نیت و بعد از آن سه را چهار که مرتبه عبارت است از یازده و نیت شد از آن
و در مرتبه مذکور نوشتی و بعد از آن هفت را بر دو که مرتبه عبارت است از ده که
نه حاصل شد از آنکه در مرتبه مذکور نوشتی و بعد از آن سه را هفت که مرتبه حاصل شد از ده
شده و حاصل شد و در مرتبه مذکور نوشتی و از بر آید و کلی بر ده از هر دو
و ده شد و بعد از آن هفت را بر دو که مرتبه عبارت است از ده که بر ده
هست شد و بعد از حروف و از بر پیش نوشتی که در ده و بعد از آن دو را
بر ده از هر دو و مجموع را بر ده حاصل شد و شش را و در مرتبه

یک کوزه نوشتی و از بر این کوزه یک تحت منفر بعد از محو او ثبت کردیم مجموع حاصل نما
 و نسبت بر این کوزه است و در تصنیف از طرف مابعدی بر دو که در عبارت اول است
 که در تصنیف این هم چهار عدد اند از در مرتبه بعد کوزه نوشتی بعد از آن هیچ را که در
 احوال و الواف تصنیف کرد و در مرتبه بعد کوزه نوشتی و از بر این
 ده یکی چهار عدد در پنج شد از اعداد محو و در مرتبه ششم نمودی و بعد
 صفر را که در مرتبه بیست و نه در خط می باشد عدد نه ششم کردی بعد از آن
 سلس را که در مرتبه هشتاد و یک تصنیف کرد و در مرتبه دوم که زاید بوده از در
 نوشتی و از بر این ده یکی بعد از محو صفر در مرتبه ششم نمودی و بعد از آن
 که مرتبه احوال تصنیف شش چهار عدد چهار که زاید بوده از در مرتبه بعد کوزه
 نوشتی و از بر این ده یکی بر دو و احوال شد از اعداد محو و در مرتبه ششم نمود
 و مجموع حاصل تصنیف پنجاه برابر و یکصد سی و چهار است تحقیق که بر این
 عدد و احوال است که باقی میباشد از این عدد و بعد از آن که او را نه در خط می کنند
 مثلا میر این عدد را ۹۱۰۳۵۴ که نه عدد و نه در خط می کنند

و نسبت به واسطه آنکه مجموع منفرد و آن عبارت از مجموع هر یک از اجزای آن باشد
که می بینیم این اعداد است و همان عمل جمع نصف جمع کردن می باشد
و مجموع همیشه و عمل جمع نصف است و آن عبارت از نصف
و گرفتن میزان جمع است و در دو گانه می بینیم مخالف میزان حاصل جمع است
و عمل جمع مخالف میزان حاصل نصف است و عمل ضرب و تقسیم
است و صورتها به علاوه عمل جمع عدودین از طرف راست و از طرف چپ
را از قسیمی پس از مجموع علیه را که در تقسیم بود و مجموع نمود و میزان جمع
را اگر قسیمی است شده و بعد از آن میزان حاصل جمع را از طرف راست و چپ
جمع موازی میزان حاصل جمع است معلوم کرد که عمل مذکور اعلی است و در عمل
از طرف چپ میزان نصف از صورت گرفته شد و از آنجا ساخته می شود و در
میزان جمع است و بعد از آن میزان حاصل نصف را از طرف راست و چپ
جمع موازی میزان حاصل نصف است معلوم کرد که عمل مذکور اعلی است

فصل دوم در بیان عمل نصف نمی حاصل نصف عددی از اجزای
 جب کبی و وضع سائر نصف عددی را در زیرش اگر آن عدد زوج بود
 منهای اگر آن عدد فرد بود از آن کسر صحیح و حاصله یکداری یا یکسوی
 بر نصف عددی که در مرتبه سابق است او اگر در این مرتبه ساعد بود و غیره حاصل
 و اینجا واحد ماصوی یووج مخطوطه تحت آن واحد ماصو وضع می دانند
 اعداد ششتری و با بکری باشند یا صورت نصف آنرا پنجین وضع کن
 صورت این عمل است $\frac{12}{4} = 3$ مثلا از جانب چپ ابتدا
 به سمت که در مرتبه احوال و الوافه است که در نصف آن شود حاصل
 انداز در مرتبه کوفه و کوفتی و بعد از آن مفت را که در مرتبه بیات الوافه است
 نصف ساخته می شود حاصل شده را که صحیح با در مرتبه کوفه و کوفتی
 و از برای نیم صحیح ظاهر کرد و بعد از آن که در مرتبه بیات الوافه است
 نصف ساخته می کنیم حاصل شده مخطوطه باکی صحیح امیر روی می باشد انداز

از این در هر مرتبه که نوشته شود و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 و از هر دانی که نوشته شده است که در هر مرتبه است نصف هر دانی که نوشته شد
 شد بی آنکه عدد صحیح در هر مرتبه که نوشته شود و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 و بعد از این که در هر مرتبه است نصف هر دانی که نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 به نصف صحیح که در هر مرتبه است و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 که در هر مرتبه است که در هر مرتبه است و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 و بعد از این که در هر مرتبه است و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۰	۱	۲	۳	۴	۵
۰	۱	۲	۳	۴	۵

در حالتی که در هر مرتبه است و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 مثلا از جانب است ابتدای هر دانی که نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد
 و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد و از هر کسی که تحت عنوان نوشته شد

تمایز است تصنیف کردی به حاصل گیر و در اینرا در مرتبه مذکور نویسی
 و سه زا که بر تدا عا و ف و ت تصنیف نمودی یکایک و هم حاصل گردید یکی صحیح
 را و در مرتبه مذکور نوشتی و از برای کسر خ بر سه افزود و بهت نزد نمودار نحو
 مانفوق در مرتبه ششم نمودی و بعد از این کتاب که در تشریفات انوف تصنیف
 کردی نیم حاصل شد پنج برای اولی که نصف صحیح افزودی پس بعد
 از نحو مانفوق اندوز در این نوشتی و مجموع حاصل نصف مثنی از است حد و
 مثنی نوشتند و امتحان این عمل تصنیف مریض نصف است و کفرین این
 مجموع پس اگر مریض صحیح مخاف مریض عد و نصف باشد عمل خطا و الا
 اصل مریض است. مثلا از صورت آخر عمل مذکور مریض عد و نصف احد کرد
 صحیح کردند اینرا تصنیف کردی و دیده و مریض حاصل کفر قسی یکی بند و این مریض
 مجموع باشد و بعد از این مریض عد و نصف احد نمود و غیر یکی بند چون مریض
 مجموع با مریض نصف موافق است عمل صحیح بود و غالباً
 در بیان عمل مفرق است عد و مجموع و مفرق مریض احد کردی است صحیح باشد

یعنی احادیثی که در این موضع که بعضی بابت مال است و بعضی بابت
 و اتیای عملی است و نماز و غیرت عدد و از اینها و کس که در موضع ساز
 باقی از این خط و می که فاسد است اما بعد و این و باقی را که ضعیف باقی مانده است
 و در این ضعیف نبوی و اگر نقصان از معانیست متعدد باشد بی نقصان از این
 مندرج در این بود و او را بر او صفاتی که از حضرت او اند کرده با او صانع از
 مجموع نقصان خود و رسم کردی یا از این و اگر عیال او اند خالی باشد
 کلی را از آن او اند نمود و این با خود از عیال و ترس که نقصان او متعدد است
 پس در نسخ نه از و عیال است این و نسبی که عمل نماید علی اگر شناختی بود
 اعتبار کن و عمل تمام ساز تا که درستی و صورتی است
 مثلا از طرف سیم ابتدای کرد و در آن سه نقصان است که باید از اینها و کس
 و در خط و معانی و نشی و بعد و این نقصان مفت از حق ممکن است یکی از آن
 سخت گرفته اند از آنکه کوی و باجی مذکور اینده شد مفت منقص
 را از آنکه رسم کردی است با اینها از آنکه خط مذکور نوشتی و چون از آن

نقصان نمودن است از شش که بعد از آن نمودن کلی نیست باقی مانده مستعد است و در
 عشره اقل و خالی است از مایه کی گفته اند از او اعتبار کرده تا از او اخذ کرد
 و در مایه است مذکور که از عدد خالی است و سستی و بعد از آن کلی با او اعتبار
 کرده با سستی مذکور قسم شده تا از او اخذ کرد و در مایه است مذکور که از او
 مذکور از روی باقی ماند از او تحت خط مذکور و بعد از آن عدد و مایه است
 موضوع کم ساختن چیزی ماند مایه و در خط مذکور و بعد از آن در از سستی
 که بعد از گرفتن کلی نیست که این نیست و در مایه است باقی
 مانده که سستی باقی ماند از او تحت خط مذکور و سستی و در از سستی
 باقی بصل نمودی و مجموع با دو است و این را اشتباه و اشتباه است

۴	۹	۳	۹	۳
۲	۶	۲	۲	۳
۳	۵			
۱	۱	۹	۹	
۲	۹			
۲				

و ابدای این عمل جانب میوالی کرد

این جدول است از جانب اشتباه که در آن است و از او اخذ کرد
 و در مایه است مذکور که از او تحت خط مذکور و سستی و در از سستی
 باقی بصل نمودی و مجموع با دو است و این را اشتباه و اشتباه است

[illegible]

[illegible]

در سطر نبودی حاصل

شد و مربع متغای مفرد

بسیار از دور او چهار

فرب کردی بست شد

از دور مربع متغای

۸۱	۷۲	۶۳	۵۴	۴۵	۳۶	۲۷	۱۸	۹
۸۰	۷۱	۶۲	۵۳	۴۴	۳۵	۲۶	۱۷	۸
۷۹	۷۰	۶۱	۵۲	۴۳	۳۴	۲۵	۱۶	۷
۷۸	۶۹	۶۰	۵۱	۴۲	۳۳	۲۴	۱۵	۶
۷۷	۶۸	۵۹	۵۰	۴۱	۳۲	۲۳	۱۴	۵
۷۶	۶۷	۵۸	۴۹	۴۰	۳۱	۲۲	۱۳	۴
۷۵	۶۶	۵۷	۴۸	۳۹	۳۰	۲۱	۱۲	۳
۷۴	۶۵	۵۶	۴۷	۳۸	۲۹	۲۰	۱۱	۲
۷۳	۶۴	۵۵	۴۶	۳۷	۲۸	۱۹	۱۰	۱

بر دو مفرد و نوبتی و بعد از آن او از پنج فرب کردی و حاصل گردید از دور مربع متغای

بر دو مفرد و نوبتی و بعد از آن دور او بیست و یک فرب کرد و حاصل گردید از دور مربع

بر دو مفرد و نوبتی و بعد از آن دور او بیست و یک فرب کردی چهارده شد از دور مربع

متغای بر دو مفرد و نوبتی و بعد از آن دور او بیست و یک فرب کردی شانزده حاصل شد از دور

مربع متغای بر دو مفرد و نوبتی و بعد از آن دور او بیست و یک فرب کرد و حاصل گردید از دور مربع

متغای بر دو مفرد و نوبتی و بعد از آن دور او بیست و یک فرب کردی و حاصل گردید از دور

دور او بیست و یک فرب کرد و حاصل گردید از دور مربع متغای مفرد

و بعد از آن دور او بیست و یک فرب کرد و حاصل گردید از دور مربع متغای مفرد

متغای و بعد از آن دور او بیست و یک فرب کرد و حاصل گردید از دور مربع متغای مفرد

و بعد از آن دور او بیست و یک فرب کرد و حاصل گردید از دور مربع متغای مفرد

ضرب بر نفعی از حق که آن ضرب اعا و در سیر اعا و در اعا و که
 عبارت است از نوع قسم اول و چنانست که را پیش کن در اسان غیر اعا و سبی
 ان از اعا و در سیر ان اعا و در سیر ان حاصل ضرب را در نقطه کند و بعد از آن
 جمع بر آن منفرد و منفرد و در میان حاصل ضرب را از جنس یکدیگر است
 و در ضرب سبی در اصل ضرب ضربات و ضربات است لطیف از دو اوزده که حاصل
 ضرب بند بر دو سبی و چهاره و در اصل است با ت یعنی حرکت یکصد و یکری در یک
 به مجموع است منفرد و منفرد و در سیر است و سوم مرتبه که با قسمل مرتبه آخر است
 به مرتبه بیات است پس حاصل ضرب یکبار از خود بود و از ضرب جنل در پانصد
 به ضرب ضربات و بیات است که در اصل ضرب ضربات سبی حاصل است
 به در پنج که سبی یا بیست الفوف هر یک که جمع است منفرد و سبی است و سبی سبی
 به از خود مرتبه اعا و الفوف است پس حاصل ضرب بیست هزار بار و یا قاعده ضرب
 به در ششم دوم و سوم که آن ضرب منفرد و در ضرب یک در یک است
 که برگاه مرتبه منفرد پس حاصل شود جمع مکیده تقسیم اول یعنی یکصد و منفرد

در اعا و

ویکم را دایمی حاصل ضرب مکتوب است ^{مسئله} در ضرب است و دوم
 که دوم از خود که حاصل مکتوب است و ثبات حاصل ضرب نیز اگر از غیر و مکتوب
 است و در مکتوب حاصل از غیر و مکتوب اگر ان ثبات است یعنی از خود حاصل
 بقا و دو دایمی ماند و این قبیل حاصل ضرب مکتوب است ^{دوم} و این
 ماده جمع میکنی غیر و دوم و غیره و خط بقا دایمی با فوق و در غیره است
 و راه مشکلی حاصل نظام ضرب فصل ده بر احد غیر و در فصل ده مجز
 و یکم و صحت حاصل ضرب مکتوب است ^{مسئله} در ضرب است و یکم را دو
 که دوم بخانه که منسوب با فوق و مجموع غیر و این است معبر است طاسا غیر
 دو که فصل ده است بر است و سه که فصل ده است بر غیر یعنی پس از غیر و دوم
 مجموع بخانه پس بدو آن ضرب مکتوب است ^{مسئله} و احوال غیره یعنی پس از
 قاعده را و یک دایمی مندرج نموده است ^{مسئله} و این
 احاد و احوال و غیره را م ^{مسئله} و این
 و از هر طرفی که بود که از خود است ^{مسئله} و یکم و غیره پس از غیر و دوم
 و دیگر

حاصل

و تخریری کہ سب سے پہلے مندرجہ بالا کے تحت لکھی گئی ہے اور اس کے بعد اس کے

کتابخانه شخصی حضرت آیت الله العظمی در قم حاصل از

و بعض از اینها جمع منطوقی منسوب به فردوسی را در دست ساز زیاد و مرده را در دست

میں نے ان کو مکین کی حاصل حاصل کر باہر مقرر ہو کر اور ان کو باہر

ترکیب یافته

است مخرج مغزوین اعتراضات حاضر بر بوی زرافاتی ده مثبت را حصار

بیا به ترکیب یافته صنایع صنایع از صدا زدا ختم مکمل و دو و او را با ما ندوای

عالمی سطح پر مقرب بود
جام و درخت این دو موسک که از این دو است

فروغہ منشی اور منشی دیگر زیادہ کنسی احاد و منصفین را بر مجموع مفروض دیگر

وسطیہ ایشیائی امارت و متحدہ امارتیں محبوبہ حاصل مراد

اعلم ان كل راد وعاذ فوف كرم معج حاصل ب مطلوب كما

و حضرت و عاقله در سوره نوره تا ختم بعد و بجا که مجموع سه سوره است
 مفروضه تمام مفروضه و غیره مثل که حاصل ضرب بر روی امارت
 مفروضه است و در امارت مفروضه جمع کردم مجموع یکصد و بیست و یک
 و این حاصل ضرب مطلوب است بحسب عددی که در مرتبه بی و پنج
 یا یا مضبوط یا نصف است و در امارت اگر امارت در بی و یک
 اگر در بیاه ضرب باز و یا نصف اگر در بیاض ضرب و بی و یک در بیاض از را کسر
 نصف پنجمی صحیح گرفته بر مضبوط صحیح بقای میال حاصل ضرب ثانیه و را
 در بیاض و یا در بیاض که مضبوط مفروضه است امارت یا مضبوط و بجا را بجا
 مشق و بجا را بر که نصف مفروضه است و بیست و یک و بیاض و یا در بیاض مشق
 است از برای بیاض بجا امارت کرده است که شصت و یک حاصل می شود
 یا در بیاض حاصل ضرب بجا را و یا نصف است که نصف مفروضه است و بیاض
 است چون بجا را مضبوط بود پس اگر بیاض را مضبوط کرد حاصل می شود

غلطی است ششم در حسابین ده و بیست یعنی از یازده و پانزده و بیست
 و هشت و نود که با ضرب کنی مساوی مثل مغربین او شده و کرده و یازده و سی
 که حاصل ضرب را بر آن مغربین و مضربا حاصل ضربات و زیاده کنی مثل حاصل
 ضرب اماره و لطیف و او را طرف دیگر و صحیح حاصل ضرب مطلوب است حاصل
 ضرب دو آرد و در بیست و نوسن یازده تا چهار را حاصل ضرب و دوی اماره و
 دوی تا یازده است بیست و نوسن و یک و دوی را که مجموع آن اعداد و تمام است
 ظهور اعمی او را و پس که اماره طرفی اند ضرب کرد و حاصل ضرب را مضبوط او دوی است
 و در هزاره حاصل است که عبارت از حاصل ضرب مطلوب ششم و دوی
 که ضرب کنی از او یازده و پانزده و بیست و چهار و پانزده و بیست و چهار و بیست و چهار
 مضبوط و در یک و دوی حاصل اعداد آن را و او را یازده و بیست و چهار و بیست و چهار
 و در ده و بیست و چهار و او را الف و بیست و چهار و بیست و چهار و بیست و چهار و بیست و چهار
 از ده و بیست و چهار و او را الف و بیست و چهار و بیست و چهار و بیست و چهار و بیست و چهار
 و در ده و بیست و چهار و او را الف و بیست و چهار و بیست و چهار و بیست و چهار و بیست و چهار

نیزه که نصف مغروب یعنی دوازده و چون بر لب و یا بر افلاک کسی بیست شود
 و هرگاه مجموع را بعبارت خط سازه صد شود و در ضرب بیست و پنج هر عدد
 و بخانه جواب بنویسد و مقصد بخانه بود چرا که نصف مغروب دوازده و نیم است
 چون بر خود آن افلاک و بیست و پنج و نیم شود و صحاح و انطباق خط سازه هزار
 و مقصد شد و از بر آن نیم بخانه احد کرده بنویسد افلاک و مجموع هزار و نیم
 صد و شصت شد که حاصل ضرب مطلوب است **مبحث ششم** در ضرب با این است
 و عدد را از غیر اقسامی مساوی عدد بزرگ باشد بعضی را در بعضی مکرر یا در تنگ **مثال**
 احد مغروب این امر مجموع دیگر و ضرب را بر مجموع را در سیه مکرر کرده و خط فاقی
 حاصل ضرب را بعبارت فرایا و تنگ بر بنویسد حاصل ضرب ایا که طرف و طرف
 طرف دیگر و مجموع حاصل ضرب مطلوب بود **مسائل** در ضرب بیست و
 در بیست و پنج ضرب یکسوی بیست و پنج است که مجموع مساوی است طرف کران
 مغروب است و تمام مغروب فیه در دو کتا و مکرر ده است و در سیه بیست و پنج
 و تنگ اگر حاصل ضرب بیست بعبارت و حاصل تمام که در بعضی مساوی است که افلاک

و در این مرتبه است و حاصل از آن که باید بود بر سه واسطه اول و دوم و سوم حاصل شد
 که عبارت است از حاصل مرتبه مطلوب . و قسم دوم بر سه واسطه اول و دوم و سوم
 باشد از عددی که در میان مرتبه است یعنی از عددی که در مرتبه است و عبارت اول
 در مجموع آنست و عبارت دوم از حاصل مرتبه حاصل مرتبه اما در طرف اول و دوم و سوم
 نیز را و بطریق جمع عبارت اول و دوم و سوم بر سه واسطه اول و دوم و سوم
 طرف دوم که مجموع حاصل مرتبه است . عبارت دوم مرتبه است و سه در چهار و یک
 و در هفت و یک که حاصل مرتبه دوم است و عبارت اول که در مجموع طرف دوم است
 نه را که حاصل مرتبه بر اما در طرف دوم است و سه که عبارت اول است و مجموع
 هفتاد و هفت باشد و بر سه واسطه اول و دوم و سوم که عبارت اول است و چون در اول
 که حاصل مرتبه بر اما در طرف اول و دوم و سوم که عبارت اول است و مجموع
 و عبارت دوم که حاصل مرتبه مطلوب است باشد و قسم دوم بر سه واسطه اول و دوم و سوم
 حاصل شد و در هفت و یک که حاصل مرتبه دوم است و عبارت اول که در مجموع طرف دوم است
 نه را که حاصل مرتبه بر اما در طرف دوم است و سه که عبارت اول است و مجموع
 هفتاد و هفت باشد و بر سه واسطه اول و دوم و سوم که عبارت اول است و چون در اول
 که حاصل مرتبه بر اما در طرف اول و دوم و سوم که عبارت اول است و مجموع

متعاضد است

و مثل اتحاد سازنده مد که حاصل ضرب نصف مجموع بود و نفس خود است
 حاصل ضرب نصف حاصل و نفس اصلی علیه نفس از اتحاد سازنده که ای میست
 مد و نصف و چهار که حاصل ضرب مطلوب بود باز قسم کای اسان شود
 این طریق که سه بندی اید نصف بین با اول اید و در فوق او یکری میان
 از مغروب و کمر وسط کن ما خود را از نفسی که عبارت است از مد فوق
 و کمر را با نسبت از منسوب احد ثلثا و مبرود صحیح بقضای مسائل از
 مبت و پنج در معز و نسبت میدی داول العدایع حاصل شود نسبت
 که ربع است یکری بود اوبات کنی نسبت مد حاصل ضرب مطلوب است و اگر عدد
 اولی را در سیزده ضرب کنی پس ربع سیزده که سه و ربع یکری اوبات مطلوب
 که جواب بر مد و نسبت پنج باز اگر سه بر مد مضبوط شود و ربع نسبت پنج
 ما خود کرد و در از قسم کای اسان شود این طریق که نصف کنی احدی
 بر املای یا سببه و نصف ساز مغروب و کمر و نصف تصفیعی که اول
 را کرده و ضرب نمایی عدد را که بزرگ است با اوله مغروب کنی کرده و عددی که
 باز کرده را با مغروب و کمر حاصل ضرب مطلوب است مسائل در مبحث پنج

[illegible]

ابتدا ای که ده چ را در مرتبه اول کشیده است ضرب کردنی با نمره حاصل
 شد چ را که اعداد حاصل شد و در مرتبه پنجم نوشتی و از برای ده کی خاطر
 که قسمی بعد از آن چ را چهار ضرب کرد و صفت حاصل شد و صفت کی زیاده
 منوی صفت و یک شد و آن کی غروب و در مرتبه پنجم رسم نمود و از
 برای صفت درست را دور از مرتبه نوشتی بعد از آن چ را دور و ضرب کرد
 به ده حاصل شد و در مرتبه پنجم منوی نوشتی و کی معاد بستنی بعد از آن
 پنج را و بیس ضرب نمود سی حاصل کرد کی منفر و در مرتبه ششم نوشتی
 و از برای بیسی بعد از یک معطوف رسم نمود و عمل تمام شد و مجموع حاصل
 تقرب به عدد دوهزار و دویست و پانزده است ۲۱۰۲۱۵ و اگر منفر
 تا باشد باشد دو منفر هم حاصل ضرب با نمره پنجم ۲۱۰۲۱۵۰۰
 و اگر منفر مرتب و یک باب از حق با او بسیار است و منفر یک ضرب
 و توسع و محاذات و غیره بنا بر طریقی که مشهور است شکل است یک قسم کی
 شکل را که چهار ضلع است و باید قیوت آن بر نمایان باشد و یک ربع از آن

منقسم کنی بدو قسم یکی قوامانی و دیگری تحتانی خطه و موردی خیا که در وسط
 آن قرار داده بینی هر وضع کنی آمد مضربین و اما باطل بر مقرر اما لای بری مضرب
 و دیگر باطنی به سطح کنی یا اداش در ابر مشتات و عشرات از فرزند شما
 و چنین جاتی قریب از هم میسر و نویسی بعد از آن ضرب باز منویا می دهی و اگر
 از احد مضربین در جهت از مضرب دیگر حاصل او بر جمع مضرب مضرب و مضرب
 وضع کنی اما منو او مثلث تحتانی و عشرات و مثلث قوامانی و حاصلی منکدای قریب
 منکدای مضربین که میان هر چهار برود از هم حاصل منو اینها را جمع کنی
 وضع کنی آنچه که در مثلث تحتانی طرف است و در مضرب و از حاصلی آن با و جا
 منکدای مضربین نویسی این اول من حاصل منو است بعد از آن جمع نماید این بر
 آنچه من نویسی را و وضع کنی حاصل از آنچه اول وضع کرده نویسی اگر
 از حاصلی منکدای مضربین حاصل منو منکدای مضربین جمع بدو منکدای منکدای
 و ضرب این منکدای ۴۴ که مثلث و دوز را و منکدای مضربین

مسائل اول و دوم

فرب کوم و دوم

معدود که حاصل است

مشتق می شود

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۴	۵	۶	۷	۸
۴	۵	۶	۷	۸	۹
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸
۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷
۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸
۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲
۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳
۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴
۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹
۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷
۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱
۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷
۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸
۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

مفروضین و کلی اعداد است و در مثلث فوقانی آن وضع شود و بعد از آن
 تحت را و در مثلث کروی حاصل و حاصل شده و در مثلث تحتانی است
 و در مثلث فوقانی مربع مجاوی مفروضین که بعد از آن و در دو طرف
 کروی و حاصل را که چهار است و در مثلث تحتانی مربع مجاوی پس از آن
 حاصل از اعداد تحتانی است و در مثلث فوقانی که اعدادی و بعد از آن و در دو
 سمت ضریب تحتانی چهار و در مثلث تحتانی و در دو طرف و در مثلث فوقانی
 مربع مجاوی پس از آن که و بعد از آن سه را بعد و در دو طرف و در مثلث
 ضرب و در مثلث تحتانی مربع مجاوی پس از آن و در مثلث فوقانی
 حاصل از اعداد است و در مثلث کروی و بعد از آن سه را بعد و در دو طرف و در مثلث

در دو طرف

یکی در مثلت تسانی و دو در مثلت فرقی مریع محاذ عدد در بنیستی بعد از وقت را و دو
 ضرب تا چهار حاصل چهار در مثلت تسانی و دو در مثلت فرقی مریع محاذ یکی تسانی
 نویستی بعد از بن وقت را و وقت ضرب کرد حاصل نه را در مثلت تسانی حاصل
 در مثلت محاذ مریع محاذی عدد بن نویستی بعد از آن چهار را و دو ضرب نمودی وقت حاصل
 ضرب در مثلت تسانی محاذی مریع بن نویستی بعد از آن چهار را و وقت ضرب کرد و وقت
 شد مثلت را و در مثلت تسانی و مثلت را و در مثلت فرقی مریع محاذی مریع بن نویستی بعد از
 جمع ساعی محمود و حاصل این طریق که مثلت را و در مثلت تسانی مریع محاذ بن نویستی
 در بن نویستی و حاصل مریع اول جمع است بعد از آن دو دو که بالا مثلت است جمع کردی
 یا زوجه کی را بجانب در اول در وقت که در زیر یکا نوشته شده است و بعد از
 او نویستی و از بر آده کی و یکا گرفته بنی بعد از آن یک و صبا و مثلت را جمع ساختی
 محمود بن نویستی که در صبا و دو چهار را و جانب یا بر تبه و مریع نویستی و یکی از
 برای دو حاصل که بعد از بن نویستی بعد از آن چهار دو و چهار دیگر را جمع کردی و یکی از
 یا زوجه کی را حاصل شد کی بجانب بر تبه سوم و مریع کردی و از بر
 و یکی از مریع گرفته بعد از آن دو دو کیس و یکی دیگر را جمع نمود و یکی از مریع

را با آن چشم کردی برابر و حاصل گشت یکی را جباب یا رتد چاهم نوشتی
و از برای ده کلی و حاصل شد اعدا از آن چاه را اجاب و کبر و کلی محفوظ جمع کرد
نه حاصل گشت نه از او بیهوده بودیم نوشتی بعد از آن اول دو وعده می منع
کردی مجموع حاصل ضرب که دوازده هزاره از هر صد و یازده اجواب شد
است ۱۲۹۱۱۴۱۰ بر صورت و همان این عمل ضرب بران مغروب است
و بران مغروب پس اگر میزان حاصل منهای میزان خارج از مرتبه عمل
خطا است و الا اغلب صواب بود و بران عدد و ضرب یکبار که نیست در میان است
فقد که چنانست ضرب کردی سی و شش حاصل گشت میزان آنرا که نه شصت یا میزان
عدد و حاج از هر که نیز به مقابل کرد و چون مخالفت با او شد این معلوم
که عمل مذکور صحیح است فصل سیم در بیان عمل قیمت و قیمت ملک برین
عددی است که شده او بی مانند شده عد مقوم باشد مقوم علیه فی حق علمای
ضرب بود و طریق عمل و قیمت است که طلب کنی حقوقی اگر که خانه زمین و غیره
علیه سالانی مساوی شده باشد حاصل ضرب با مقسوم باز و کم گویند یا کمتر
از مقوم علیه پس اگر مساوی نبوده باشد این و مغروب حاج قیمت بود و اگر کم

بماند از مقسوم بر شونده آن اقل از مقسوم و حاصل نسبت با مقسوم
خارج قسمت باشد و این مقام ناکار از بار او و حاصل اول آن حاصل است
در مقسوم و مقسوم مساوی و مقسوم با مقسوم است و جمع این است که
خارج قسمت باشد و اگر که خارج قسمت را که جمع است و مقسوم زیر آن حاصل
نزد مساوی مقسوم بود یعنی بیست و پنج مضمون که حاصل عدد در مقسوم
مقسوم ناقص از مقسوم اقل از مقسوم علیه مثلا اگر خواهی که سه صد و بیست
را بر یازده قسمت کنی یک اگر می بود یازده نفر پس باقی سه صد و یازده
حاصل است و این حاصل از سه صد و بیست و پنج کم است و این پنج از مقسوم
به اقل است پس چون سه تا زده صد و بیست و پنج باشد حاصل این و این حاصل است
و این خارج قسمت باشد پس اگر اعداد را بسیار با رسم کن جدول را که
سه و بیست و پنج باشد مقسوم باشد مقسوم را در میان ظهور دفع کن مقسوم
علیه را در هر مرتبه بجای از مقسوم مساوی واقع شود اگر مقسوم علیه عاقل
مقسوم مقسوم زیاد باشد کاهی که مساوی او واقع آید و اگر زیاد او باشد

و بعضی من محاذی سکو نه مقوم باشد از این طلب کن اگر عدوی از احاد که
 ممکن باشد فرک کردن او و یکس از مرتبه مقوم و تقصیر منقص حاصل فرم
 از آخر و صحت او است از مقوم در اختیار است اگر در میان چیزها بود و منع
 تضییعی باقی از تحت خطم که فاصله میان من و خوف و امانات با حق می باشد
 این چنین شد تا بود وضع کن او را بر بالا جدول محاذی مرتبه اول از مقوم
 و عمل نماید و آنچه که شناختی و بعد از آن نقل کن بیک مرتبه مقوم سیر از آنجا
 به راست بیا تا از مقوم به از طرف بعد از خطم که مجموع خطوط و تقاطع
 کرده باشد متصل ساز و بعد از آن خطم دو کمره اطلب کن از اعوانی که
 یا اگر او را یافتی از جانب است وضع زیر بدو ای اکثر عدد اول عمل نماید
 به آنچه شناختی پس از عدد و منتهی داری و جای که نو صوری وضع کن متصل
 به مقوم علیه تا بیک مرتبه جانب است بیا باقی از مقوم را از طرف چپ بیا که
 به یکدست و همپای عمل میکنی تا وقتی که راجع شود اول مقوم سکا و اول مقوم
 علیه از آن عمل تمام کرد و پس از آن موضوع بالای جدولی که خارج است
 به بود و از مقوم چیزی باقی نماند بود آن است از خطم این مقوم علیه بود

1	2	3	4	5	6	7	8	9	0
0	1	2	3	4	5	6	7	8	9
2	3	4	5	6	7	8	9	0	1
3	4	5	6	7	8	9	0	1	2
4	5	6	7	8	9	0	1	2	3
5	6	7	8	9	0	1	2	3	4
6	7	8	9	0	1	2	3	4	5
7	8	9	0	1	2	3	4	5	6
8	9	0	1	2	3	4	5	6	7
9	0	1	2	3	4	5	6	7	8

چهل حاصل شد و جای او حاصل که محاذی منفرقه است منوی که چهل باشد
 مرتبه غیر از محل کردی و از محاذیها بنواختیم که سم ساختی جز بی ماند و بنشین
 خط فاصد چهارجا بنفست مقوم او در منفرقه کردی بعد از آن بخت را در
 ضرب منوی بخت چهار حاصل شد چهار محاذ و منفرقه بنویستی و از محاذیها
 از مقوم بر او واقع است که کم کردی یکی باقی ماند از بعد از محاذیها و دور
 نوشتی و بخت در مرتبه از انش نوشتی و از انش نقصان کرد و دو باقی ماند از بعد از محاذیها
 مانور و در انش نوشتی که در بعد از آن مقوم علیه یک مرتبه جانب شد بر منوی و عظم
 حد و دیگر بخت مد کو طلب کرد چهار باقی ماند از بعد از آن جانب شد بر منوی و عظم
 نوشتی و در انش نوشتی که در بعد از آن مقوم علیه یک مرتبه جانب شد بر منوی و عظم
 خط فاصد یکی مقوم در انش نوشتی که در بعد از آن مقوم علیه یک مرتبه جانب شد بر منوی و عظم
 نقصان کرد و چیزی باقی ماند و در انش نوشتی که در بعد از آن مقوم علیه یک مرتبه جانب شد بر منوی و عظم
 ضرب کردی و از محاذیها بنواختیم که سم ساختی جز بی ماند و بنشین
 منوی باقی ماند از بعد از آن مقوم علیه یک مرتبه جانب شد بر منوی و عظم
 خط فاصد یکی مقوم در انش نوشتی که در بعد از آن مقوم علیه یک مرتبه جانب شد بر منوی و عظم

مطرح

در هر پیش خدمت کشیدی و بعد از آن یک تیر مقیم را جانب بنقل کردی
و بعد از آن حدود و دایره را با خط کشید و کور کردی یکی باقی بقیع نمود و از جانب بنقل
قد و سوزم و در پیش کردی و فیض تا این معاش از آنجا که مقصود که در هر
نویسنده و از روی سبک که در هر یکی باقی مانده و در هر یک مقصود کشیدی و بعد از
یکی را در هر یک که در هر یک معاش از آنجا که مقصود و از هر یک که در هر یک
مانده و در هر یک که در هر یک مقصود و از هر یک که در هر یک مقصود
نقل کردی و در هر یک که در هر یک مقصود و از هر یک که در هر یک مقصود
زاد و در هر یک که در هر یک مقصود و از هر یک که در هر یک مقصود
نویسنده و در هر یک که در هر یک مقصود و از هر یک که در هر یک مقصود
و در هر یک که در هر یک مقصود و از هر یک که در هر یک مقصود
که در هر یک که در هر یک مقصود و از هر یک که در هر یک مقصود
از هر یک که در هر یک مقصود و از هر یک که در هر یک مقصود
که در هر یک که در هر یک مقصود و از هر یک که در هر یک مقصود

پس میزان صحیح اگر مخالف میزان مقسوم عمل خطا بود و الا غلبه صحاب
 مثلا از صورت مذکور میزان خارج قسمت کثرتی صحیح شد و میزان مقسوم غلبه شد
 حاصل است چنانچه ضرب کردی حاصل کرد و میزان باقی مقسوم را دفع
 بر حاصل از دو و میزان صحیح کثرتی پس حاصل شد چون میزان صحیح با میزان
 مخالف نیست معلوم شد و حاصل صحیح است

قد و مضروب و بقس خود بر واحد یعنی مانند و محاسبات حدود و صلح گوید
 و مساحت و همی خوانند و جبر و معادیه و حاصل فرس احمده و گوید و محاسبات
 و مربع خوانند و مساحت و مالی نامند و جبر و معادیه و عدد و مطلوب الحمد اگر کند
 بلند استخراج عدد پس محتاج سایل نیست اگر منتهی فوجیه باشد پس جابر عدد
 او دو است و اگر اتمت پس بیند از او اقر و مجد و را یا در اوله بدیده
 و باقی در مضروب مضروب با واحد پس عدد مضروب با حاصل است بعد از جبر اتمت
 تقرب اصلاحی مسائل را در هر دو را اقر و مجد و را یا در اوله بدیده
 انرا از او انداختیم کی باقی ماند کی را است و اویم مضروب مضروب با واحد

که از این

که من تحت است سح حاصل را با سده که در بیت مجتمع کروم به دست خود و آن
 بفرستد و اگر عدد مطلوبی را در این موضع کنی و از جدول مانند مقوم می
 کنی که در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 تا در این جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 پس با این جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 از این جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 باشد و از این جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 باشد پس به کار که در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 مناسب و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 که در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است
 و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است و در جدول است

راست نقل غای و عدد از این اگر عدد و کم مضروب اولد کن که هرگاه که مضروب این غای
 فوق علامتی که معنی علامت ضرب است و تحتش غیر چنان باشد در متن در متن از عدد
 و نقصان حاصل از آن خواست و او را از آن از آن است پس چون عدد کو را نقل
 عمل کن با او آنچه شایسته و زیاده سازد و در آنجا نقل کنی و نقل کنی آنچه که در
 تحتانی جمع شد باینکه بجانب راست و اگر در کو را یافته شود و مضروب غای بالای تحت
 علامت کو مضرب نقل نماید یعنی اگر در کو را یافته شود و مضروب غای بالای تحت
 تمام کرد و پس آنچه بالای جدول موصوع است عدد مضروب را بخیزد و اگر
 چیزی باقی و تحت خطوط فواصل نامده است این عدد منطبق بود و اگر باقی مانده باشد
 این عدد و اسم است و این مقبیه کسر باشد و مخزن جدولی است که حاصل شود از آن را
 ساختن با فوق علامت اول او احد بر حسابش از او که م جز در این عدد

برای ۲ ۱ ۵ ۸ ۱۲ که مضروب است
 و مثبت هزار و یکصد و هشتاد و هشت
 کردم آنچه را که گفتیم یعنی این عدد
 مثبت نامده و تحت خطوط فواصل این

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸	۲۰	۲۲	۲۴
۳	۶	۹	۱۲	۱۵	۱۸	۲۱	۲۴	۲۷	۳۰	۳۳	۳۶
۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶	۴۰	۴۴	۴۸
۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵	۵۰	۵۵	۶۰
۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۵۴	۶۰	۶۶	۷۲
۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹	۵۶	۶۳	۷۰	۷۷	۸۴
۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	۷۲	۸۰	۸۸	۹۶
۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱	۹۰	۹۹	۱۰۸
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۱۱۰	۱۲۰
۱۱	۲۲	۳۳	۴۴	۵۵	۶۶	۷۷	۸۸	۹۹	۱۱۰	۱۲۱	۱۳۲
۱۲	۲۴	۳۶	۴۸	۶۰	۷۲	۸۴	۹۶	۱۰۸	۱۲۰	۱۳۲	۱۴۴

[illegible]

بهلوس ماندند و خطه هر از او در پیش ثبت نمودی بعد از آن منت را محال نمودی
 که صورت خفت باقی منقول است که با خستی صحیح باقی ماندند و خطه هر از او در پیش
 کرده و بعد از آن جوهر را در خستانی زیاده است تا او را بعد از مدت حاصل نمودی
 نمودی و بعد از آن از او که می پرسند از خستی و خفت و بعد از آن خست و خفت
 طایفه است منتقل ساخته بر فوق صحیح خستانی او را نقل کرده و در آن خطه نمودی
 و در آن خطه نمودی و بعد از آن طایفه است با خستی نمودی و بعد از آن خطه نمودی
 خود را در آن خطه نمودی و بعد از آن طایفه است با خستی نمودی و بعد از آن خطه نمودی
 بر سایر آن نوبتی و بعد از آن طایفه است با خستی نمودی و بعد از آن خطه نمودی
 خطه نمودی و بعد از آن طایفه است با خستی نمودی و بعد از آن خطه نمودی
 چنانچه از او بعد از آن طایفه است با خستی نمودی و بعد از آن خطه نمودی
 آن کسم کردن ممکن نیست از جانب عزرات عدود کور کی با خست و خفت نمودی و بعد از آن
 زده اعتنا کرده چنانچه از او بعد از آن طایفه است با خستی نمودی و بعد از آن خطه نمودی
 و در آن خطه نمودی و بعد از آن طایفه است با خستی نمودی و بعد از آن خطه نمودی

گفتار نخست خبری است که باقی مانده خط خود را که کسی می و محل تمام شد و در هر
 خطی که از خط خود می برد و یا که یک خط است بهت باقی مانده و آن است که در
 خبرم با فوق جدول است و باقی می ماند بدو سه صد و پنجاه و پنج باشد صحاح
 که با فوق جدول است و بهت خود از مقصد و نقد هرگاه که واحد مفروض شده باشد
 این سه سال نیز از آن خارج است و غیره و آن در این زمان با حاصل
 اگر باقی باشد پس نیز از آن مجموع اگر مخالف نیز از آن مطلوب است و عمل حاصل است
 صحاح خواهد بود مثلا از سه صد و پنجاه و پنج از آن خارج عمل که فوق عملها مرقوم کرده ام
 بهت شد از آن نفس و شش و سه و حاصل شد میران که از آن بهت است
 بر روی آن و در جای بهت شد میران مجموع احد کرده شد و بعد از آن میران خود
 مطلوب شد را احد کرده نیز شد پس چون میران مجموع بهت میران عدد و در کوی
 بهت عمل صحاح است و در بیان حالت تامل که در خود
 مقدمه و پس فصل است و در بیان تامل و داخل و توانی و تابانی
 و سایر چیزها که در خود و احد کرده مساوی بهت شد و تاملان خود و دیگر مساوی

بهمانند پس اگر کسی خستیر افغانی یا سار و بعضی بر کلاه او را ازین خید یا رافا کوی
 چیزی باقی ماند ایسان را متداخلن خوانند و اگر کسی خستیر افغانی سار و سار
 باقی ایسان ~~بهر~~ خستیر افغانی را متداخلن خوانند و اگر کسی را که خستیر افغانی
 ثالث است و غنی ایشان می نامند و اگر عد ثالث مویضت یا ایسان است
 خوانند و تاثل طایر است و محتاج به عمل نیست مانند دو و دو و تاثل طایر است
 عدد اکثر اقل شامه میسود پس اگر چیزی باقی مانده است ایسان متداخلن
 مسل و سار اگر چیزی باقی مانده است علیه ابراهیمی قیمت سازیم پس اگر چیزی باقی
 نماند متوافعان شد و معلوم است از عاود و فاکتور ایسان بود مانند چار و چار
 که چیزی بیشتر از قیمت بود او را ماند و چون چار قیمت بود و چیزی باقی ماند و
 آن دو که مقسوم علیه است عاود و فاکتور ایسان تواند بود و باقی باقی می ماند
 پس این عدد و متبا نیان خوانند و مانند صحیفت نیز اگر چوبین بیشتر از قیمت
 سازیم و باقی ماند و چون صحیفت کنیم کلی باقی ماند

کسر با منقضی است و آن کویش مشهور است که عبارت است از

کسر

[illegible]

سپین

را و ایام خجسته مبارک از من میگذرد و روزگار منور کس مجلس را و مقب نام و مطهر است

فانظر بما حكيه ولسان جن من مائده مني اودعني وكره خرج كوكبه حامي

پیش چہارہ کہ مخرج ریح است و فک کہ مخرج سعال است و فرساز و طبل و ریح را در

که مخرج قصبه است فرغاید و انرا در مود و مخرج غلظت است در بازو اما مطلوب بر آید

مجلسی از مخرج کسوت بعد از این که منکر و مله و حشمت سوال کرد فرمود که در کتاب لایحه

خود را از نام سید محمد بن علی فرستاده و در وقت روز باران بصدوت

وان محمد طه بن يوسف بن ۱۲۶۱ قمری ان ۱۲۵۵ وریس ۶۳ وریس ال

۴۰۳ و سیدستان ۴۲۵ و سبع ان ۴۶۰ و من ان ۴۱۵ و سبع ۴۰۳

در بیان حبس و رفع سوره الماعین

مجموع است تبار جنس بر معنی دھل و دھنی است کہ بر کاه یا صندوق سر یا بر

فرب کن معین زاد معج کسم و سوز کسم جا میل با این زیاد کار عیسی

فروغیہ نہ زنج است کہ حاصل ضرب بقدریہ را بازادی می شود پس علی ای

بر حائل مرید و محسن و در محسنی و در محسنی که حاصل است از این دو

۱۲۸

[illegible]

یکی است وصف غرضی و دیگری بیان نصف کسور

تقریبی بیان است اما بیان نصف ان بیان بود که اگر صورت کسر مع بود

تضعیف کنی باشد بیان که ثلث نصف ان بود و اگر فرض بود صحیح و غیر تضعیف

ساز و کسر را با او بسته ده حاصل است نصف مطلوب اما این است مساوی شدن

لکن تضعیف کنی صحیح من تضعیف کردی باشد و به صورت کسر است اما اگر کسر

ساختنی بر نصف شوند و ان و کسر مطلوبی خفی نباشد که مردم علیه اگر حد

مستوفی تضعیف کسوری که با او صحیح باشد و عکس این جهت همان معیار است

جمع کسور که شود و و این بطور جمع کسور یا تضعیف ان بقدم معادل کسرها

که منتهی تضعیف صحیح و ثلث سوی جمع کن نصف که اگر صحیح است و در کسر

ثلث است و یک کوی نصف بیان دو و ثلث باشد بر این صحیح و ان بیان

دوازده است و نصف او شش و در کس و دو است و مجموع او ثلث با و نگاه او را

صحیح اکثرین ثوب با حاصل سه و ثلث باشد نصف صحیح صحیح و چون با و

کسر و حاصل دو و ثلث باشد صحیح صحیح که عبارت است از نصف مطلوب

و اما بیان تفریق که خواست کلی را از ویژگی فصلی از بیعدان که بیان
از پنج مرکز است و در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
صفتی که در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
سرا اینجا که در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
حاصل می شود و در میان آنها پنج است

و در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
تا صورتی که در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
صفتی که در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
ضرب می شود و در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
که در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
که در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
که در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است
که در میان آنها پنج است و در میان آنها پنج است

با جنس طرف مختلط را در صورتی که طرف دیگر از صیقل است ضرب یا با صورت
 که طرفی را در صورتی که طرف دیگر از صیقل است ضرب یا با صورتی که طرفی را
 در صورتی که طرف دیگر از صیقل است ضرب یا با صورتی که طرفی را
 منفرجه یک طرف را در منفرجه یک طرف دیگر ضرب کن حاصل ضرب را حاصل دوم
 گویند و حاصل اول را به دو قسم ساز اگر ممکن باشد و الا با او تنبیه حاصل است
 با حاصل تنبیه و مطلوب است که حاصل از ضرب دو نصف و سه و شش از ضرب
 محسوس و محسوس است ضرب عد و صیقل و ثلث است و از ضرب دو و ربع و ربع
 که در محسوس و در شش یک صیقل و منف ثمن است و از ضرب ربع و ربع و ربع
 که در شش یک در شش نصف و ربع ربع است
 و در بیان مهمت گویند و این است صنف است که کامل و محتمل و این است
 و طریخی غل و در خیانت از هر محسوس و معقول علیه را در منفرجه یک طرف
 از این است که از این است که در منفرجه یک طرف از این است که از این است
 و در بیان مهمت حاصل معقول را در منفرجه یک طرف از این است که از این است

که خارج ملک با مال است به مطلوب بود بر خارج از قیمت و ربع بر قیمت
 مضاعف است که ربع با دو گزینی قیمت سه پنج و ربع خارج چهار ششم
 و از قیمت بدست یک دس و دو صیغ خارج قیمت است خیال کردن این قیمت بدست
 که گذشت تا سی صدیه و استخراج با اسلوب بدست
 بدست که یک دس و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 واضح و مفصل باشد قیمت که گذشت از بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 که ممکن نباشد بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 قیمت خاصی خارج قیمت بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 او را در دو گزینی که بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 و شصت قیمت باز بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 در دو گزینی که بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن
 بدست و دو صیغ بدست کن مایه راجع یک دس و دو صیغ بدست کن

خروج و یک خیز پیش و هر یک یک عدد که را در خروج محال است که حاصل شود
 را به خروج محال و خارج قسمت که مطلوب است از خروج محال دیگر کفایت نمود
 پنج پنج و پنج شصت قسمت که حاصل آن حاصل ضرب پنج است و در وقت
 که خروج محال است خارج پنج شصت و پنج شصت شصت شصت و پنج شصت
 و اگر گفته شود که پنج شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت

عمل اربعه متناسبه و آن چنانست

که نسبت اعلیٰ ثان دوم مانند نسبت سوم ثان چهارم باشد و دو عدد
 و سه و شصت و لازم اربع متناسبه است مساوی بود و سطح طرفین با سطح
 سطحین آن چنانکه بر آن میزان از هم اقل فن و کتب و حواصیر و غیره باشد
 سطح و دو و شصت و دو و شصت برابر است با سطح چهار و دو و شصت و دو و شصت
 پس برگاه مجهول احاطه فن باشد قسمت کن سطح و سطحین با طرف معلوم
 با احد و سطحین را اگر مجهول بود فیهما سطح طرفین را بر خط معلوم و خارج
 قسمتی از هر دو صورت معلوم است فایده حاصل هر چند را در هر دو صورت

بیست و نه پس مجهول معلوم باشد پس حصول مقصود ممکن است بطریق
 اول این است که بعد ازل قائلیم است و خارج قسم که یک غایت است بعد ازل
 باشد پس مجهول معلوم شد پس معلوم شد که اگر گفته شود که مجهول معلوم بود
 هم است هرگاه که هیچ مجهول معلوم شد پس معلوم شد که این مجهول معلوم شد
 پس قسمت از سطح طرفین را اول شده بود و هم این است خارج قسمت که گفته
 است طرف مجهول بود پس معلوم شد که این مجهول معلوم شد و بعد از آن
 قول اصحاب این فن که گفته اند ضرب کنی از سوال را و در هر سوال و در هر سوال
 حاصل ضرب را بر جنس آن تأیید و این مجهول معلوم شد پس معلوم شد که این
 حفظ کن یا استخرج مطالب است و حفظ او شفع نوی

محتاج خطای این فرض کن مجهول بعد از آن که خواستی و نام از فرض اول کن
 و تعرف و را و بر حسب سوال سائل تا پس اگر مطابق عدو مطلوب شد نهو المراد و اگر
 خطای زیادت بر موصول که بر یا نقصان المقدار زیادت نقصان را
 خطای او گویند و بعد از آن مجهول معلوم شد و دیگر فرض کن و از این فرض
 دوم خواهند گفت پس بعد از تعرف و این موافق سوال را بعد از آن که

[illegible]

خارج قسمت را بر سه و یک قسم نمای و حاصل ضرب در نصف است و دو معنی از این دو
و یک قسم کن و ضربه در است جواب این را بنده را که چون در نفس خود می شود و دو حاصل
از این است که در این دو می شود این را که نصف است و دو حاصل از این دو می شود و یک
است و پنج شد این را بر پنج قسمت ماقی خارج قسمت پنج شد و از این چون در هر دو
حاصل چهار است و اگر گفته شود که در این هر دو نصف از این است

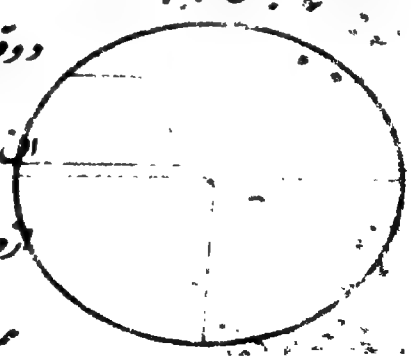
و دو و چهار می شود و هر دو را حاصل از این هر دو نصف است و چهار و دو می شود و حاصل
است این در این فصلان را چهار است و بعد از این ثلث شانده را که تصدیه است
قسم کن زیرا که مسقط نصف است تا دو و ثلث نماید و بعد از این دو و ثلث
چهار قسم ساز و از این در نقصان کن که باقی می ماند چهار و چهار تسع و این جواب
سایر این است زیرا که هرگاه چهار نصف این چهار و تسع را در تسع کردی ده و چهار
تسع نصفش را دو و تسع است و حاصل تسع حاصل و بر سه و تسع
که باقی می ماند و بر سه و تسع نصفش را که تسع است از این تسع
تسع که عبارت از یک و تسع است از این بر این دو و بر تسع چهار حاصل و

مست شد بپرسیده ماند که در میان واقع شده و نصف زیاد کنند و در محاسبه
ثلث آن نقصان شود و سپس نسبت که بر خط هر بعدی نصف اول را بیاورند
ثلث مجموع مساوی نصف آن شد و از ثلث او را بر او تا از سادس جمع
مساوی ثلث آن شد و بود اگر ربع افزون کرد و خمس جمع بر اربع فرستاد
و باقی بر بن قیاس و از اجمال و نقصان مفهوم میگردد

و در ذلک مقدمه و فصل است

مساحت تا باشد ضلعان نه بین مقداری است و در قسم ضلع الاخر او را از
واحد خطی با اعراض او بیاورد اگر مسوخ خط با با اصل مربع و با خطی
با اعراض او بیاورد و است اگر مسوخ سطح با با اصل کعب و با خطی با
اعراض او بیاورد اگر جسم باشد نیز خط است که ضلع است او
و احد باشد یعنی طول فقط داشته باشد و بعضی از او مستقیم است و آن کوتاه
تر بود از خطوط و در میان دو نقطه چیزی است که جز داشته باشد هرگاه
که خط مطلق و در آن بود و بود معنی دیگری در غیر او نباشد و از خط مستقیم است

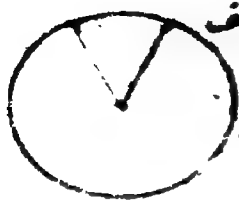
و مسامی نه شده که در این خط است یعنی قطع بر این نقطه هر
 و غیره و در این خط است و در این خط است و اختلاف در خط
 حسب استیارت و خط مستقیم با مثل محوطه می تواند شد پس بدانی
 بر این است که برای رسم این خط و این است که از این کوه به
 و غیره مستقیم یعنی از این برای است یعنی برای که بحث از اندازه
 معنی از برای و سطح است که در این نقطه است پس باید معنی طول
 و رسم منتهی از این خط است که واقع می شود بر خطی که در طرف او
 اخراج کنند پس اگر دایره را با خط برای این شکل دایره خطی که
 منتهی دایره بدو بخش بر این خط است و خطی که منتهی بر یکی از این
 دو قوس و قاعده یکی از این دو
 این دایره باید و صورتی است
 در دایره و دو نصف قطرش که طام
 هم نزد یک دایره نموده باشد طام



او کرده باشند پس مثل قطاع است و لکن اگر است و اگر کمالی باشد لکن نصف

دایره بر کمره خود و نقاط این خط مشهور بود اینان منتهی می شود و قوس که تحت

اینان یک خط برقی باشد و عظیم باشد و نصف



دو دایره باو احاطه شده باشند پس این شکل عالی

بود و با عظیم و دو دایره پس این شکل عالی بر



صورت

تا محذرت اینان مختلف باشند غایب که کلی درستی و اگر یکی محذرت کرد

و قوس مساوی یکدیگر بوده باو کل واحد خود در برابر نصف دایره پس

این شکل امیلمی بود و با عظیم آن و قوس از دایره و آن سطحی باشد

بر صورت مایه خط مستقیم سطح مذکور

احاطه شده باشند پس این شکل مثلث بود

خواه مساوی باشد اضلاع او یا غایت



یا مختلف

که مساوی باشد و هر دو از دو انتزاع از یک انتزاع متغایر فقط
 فقط او از انتزاع متغایر آن با یک انتزاع متغایر و اگر انتزاع متغایر
 باشد از زاویه از خط خط سطح و هر دو با یک شکل از انتزاع متغایر
 پس اگر انتزاع آن متغایر هم بوده باشد از یک انتزاع متغایر و هر دو
 سایر این مثل متغایر و متغایر و اگر انتزاع متغایر متغایر و هر دو
 گویند و دو انتزاع و هر دو متغایر از مساوی انتزاع و هر دو

و بعد از این خط قاعده و از الخاق کرده و بعد از عرق قاعده و دو انتزاع
 قاعده گویند و باقی ما اگر از یک انتزاع متغایر و هر دو با یک انتزاع متغایر
 متغایر و متغایر و دو انتزاع و هر دو با یک انتزاع متغایر و هر دو
 یعنی سه که از هر دو انتزاع و هر دو متغایر و هر دو با یک انتزاع متغایر
 سطحی که مساوی بود و با یک خط سطحی که از خط اندونی او با یک سطح
 اخراج نمایند آن شکل کردی باشد و تصنیف کرده او بدو یا بر برابر از
 دو انتزاع متغایر و از فصل مشترک هم گویند و الاغیر باشد و هر دو

ان مذکور می جو کانت با یکس ربع متساوی احاطه ان نموده باشند

و این شکل بحسب مورد باشد که چنین بود با احاطه نمودن دایره دایره متساوی

متساوی و خطی که داخل در میان دو دایره محسوس که اگر گردیده شود در این

خط مستقیم که داخل است میان دو محیط اینان تمام خط و تمام دور در آن

سطح ماسک شود و بین این اسطوانه مستدیر که گردیده دایره قاعده و قاعده فوقانی

و تحتانی این اسطوانه اند و خط وصل میان دو مرکز قاعده سهم اسطوانه


است پس از این سهم عمود بر قاعده ان اسطوانه قاعده بالا و پایین و صورتش

اینست  با محیط او نمودن دایره و سطح هر

که در ارتفاع از محیط این دایره شده باشد و یک گردیده نمودن آن را یک نقطه سیده

برین حس است که اگر گردیده شود خطی مستقیم که داخل است میان نقطه و دایره

ماس تمام ان سطح و تمام دور شده باشد پس ان مخروط باشد برین صورت

و قایم است ان مخروط که سهم و بر قاعده است 

عمود بود و چون عمود باشد قابل است و ان

دایره قاعده مخروط است و خط وصل میان مرکز قاعده نقطه سهم مخروط با

و اگر مخروط را سطح مستوی قطع نمایند بجزای قاعده این مثلث این را از دو
 که سیلوی قاعده مخروط است و قاعده مخروط و در هر دو آن اگر مصلح باشد یکی
 از اینان مانند قاعده مخروط مصلح خواهد بود و هر از اینها یکی دیگر مصلح
 عالی اند که در هر قوس مساوی مقدار است عمل اند

در بیان مساحت سطح مستقیم الاصل است اما مثلث قسم است بر
 مساحت قائم خط و با این فرض بکن کی از خطین را که بر دو قاعده مستقیم
 و نصف خط و یک در مساحت الزاویه را در ضرب ساز خط عمومی را که از زاویه
 منفرجه برورش منفرجه شده با نصف و در العکس و در الزاویه ای که
 ضرب کن خط عمومی را که از هر کدام زاویه از زاویه ای که خواسته باشند
 برورش منفرجه شده با نصف و در العکس و در باقی قسم مستقیم عمل
 ضرب مساحت مطلوب بود و می شناسی مثلث را که از کدام قسم است
 و بقرین کردن طول و مساحت او پس حاصل مساوی بر دو مصلح با
 او شده باشد این مثلث قائم الزاویه یا زاویه از اینان باشد پس منفرجه الزاویه
 بوزن اکثر پس با زاویه خواسته بود و گاه استخراج می شود و در هر دو

مثلث که تمامه باشد نه بر مجموع دو ضلع و نقصان حاصل از یکدیگر و نیز
 حاصل نه بر قاعده و نقصان از یکدیگر خارج شده از قاعده و نصف با دو ضلع
 مجموع است از طرف قاعده اصل و بر این موقع است که اقامای خطی تا بر او بر می آید
 از طرف دیگر است از طرف قاعده که حاصل می شود و مستقیم است مثلث
 فاین که هر دو که یک ضلع بود و دیگر مقدره و دیگر بی نهایت و یک یک از ضلع طول
 را قاعده کردی و مجموع ضلعین آنرا که بی نهایت است و نیز بر کرد و نصف که حاصل
 از این بی نهایت است و نسبتاً و نه حاصل که می آید از قاعده که بی نهایت است و نیز
 خارج نه شدن این از قاعده نقصان شده و او را ده ماند نصف آن که کس است
 صد موقع مجموع است از طرف ضلع که او را به بر این موقع مجموع او را مستطاب کردی و ملا
 بی نهایت حاصل شد از او نصف قاعده کرده و بی نهایت است و نیز بر کرد و نسبتاً و نه
 حاصل شد و از طرف بی نهایت است مثلث مساوی اصلاع و بر بی نهایت و بی نهایت
 یکی از اصلاع آنرا و سه ابد این حاصل می آید و مستقیم است مثلثی فرض کرد
 که یکی از اصلاع آنرا و سه ابد این حاصل می آید و مستقیم است مثلثی فرض کرد

از اربع ماضی کسب و مستخرج شدن با و سه مرتب کرد و بزرگتر و
و مضاعف و ماضی و مضاعف و ماضی را که فزونی است از مضاعف و مضاعف و مضاعف
و دو مرتب و فزونی که مضاعف و مضاعف و مضاعف با مضاعف و مضاعف
مثبت و دو مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
کلی از مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
بس مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
که مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
باید و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
فربس و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
کن و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
خواهد بود و از هر مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف
که در آن مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف و مضاعف

عربی نسخ

به این طریق عرض کرد که از این دو دو برابر حاصل ضرب جوانیست و اما در حقیقت
 شکل کسبه الاصله من مانند مدرسه و دشمن و کمالی که صلاح این نوع است که ضرب
 کن نصف قطر او را نصف مجموع سطحها حاصل ضرب جواب است او و قطر من خط است
 که در اصل باشد میان نصف و وضع او که مقابل است و سوازی از این اشغال
 شدات قسمین و من است اینها بنامی که مجموع است شدات است مجموع من
 و این طریق عموم است اصل جمع اشغال مثل آنکه معین است معین است شدات
 و من است شدات و مدرسه چهار مساحت بیج و بر این قیاس و از بر است اشغال
 سوازی این مانند دوات الا بعد از حاصل است که این سال است و کران او
 و بیان مساحت بقدره طوط اما و بر این طریق کن است این سطح محیط او
 اما مقصود من معلوم شود و در میان نصف قطر و بر و نصف محیط باشد از ربع قطر
 ربع او و نصف است و این از ربع قطر او را و در نتیجه عای حال
 بر طوط و در طریق اول حاصل ضرب و در دوم از با و در سوم از با و در
 مساحت سطح و بر معلوم میگردد و فاصله نصف قطر و ربع محیط است

نصف دایره حاصل می شود و اگر ضرب کنی قطر را در سه و سبع مقدار محیط
باشد کما می محیط خط مجهول بود و اگر محیط را در متخرج که ضرب کنی و حاصل بر سه
و سبع ضرب کنی خارج قیمت مقدار قطر خواهد بود و اگر مجهول قطر فقط بود

اما در مساحت قطوع الکبر و مجهول دایره نصف قطر دایره را در نصف و در مساحت قطوع کبر
نمای و حاصل ضرب مقدار مساحت آن معلوم است و اما در طریق مساحت و در قطع کبر
و منفری دایره نصف قطر دایره را در نصف و در مساحت قطوع کبر نمای و حاصل ضرب

مقدار مساحت آن معلوم است و اما در طریق مساحت و در قطع کبری و منفری دایره
دایره خیال باشد که اول سار کبر کن ای بیان را و تکمیل نمای بر دو زاویه قطوع

خاصل گستر و مقدار مثلث را از قطوع اصغر نقصان کن باینست و طرح صغر

باقی ماند باز یاد کن مقدار مثلث را بر قطوع عظم باینست و قطع کن بر جای محل

گستر دو و اما در مساحت مثلث بالائی و فعلی پس کن بر طرف ایوان

به هم و کسم نمای مساحت قطوع منفر از مساحت قطع کبری باقی مساحت قطوع

مطلوب یابید و اما در مساحت مثلث بالائی و فعلی و مساحت مثلث بالائی

و در مساحت

را بدو قطع خواهد و آن را خارج قطره اول مستقیم کرد و آن حال که تمام است
 و این خواهد بود و بعد از آن بر یک قطره در میان کن و مستقیم کرد و قطع است
 کل بر دو میان کن و مستقیم خواهد بود اما در مستقیم که در آن قطره و محیط خواهد بود
 عطیه او این مستقیم قطره و این دو نقطه را از حاصل ضرب جمع نصف سطح او بر
 و در این اول حاصل ضرب دو دو و دوم با مساحت مطلوب است و مستقیم سطح
 و در مساوی مساحت و این که نصف قطره آن و این مساحتی است که در اصل است
 در میان قطره و محیط قاعده او و اما در مساحت سطح استواء مسدود قاعده
 در این خط مستقیم که در اصل است و در میان قاعده او و محیط قاعده است
 و محیط یک قاعده او و اما در مساحت سطح مخروط مستقیم قاعده بر این خط مستقیم
 که در اصل است و در میان محیط مخروط و محیط قاعده او و نصف محیط قاعده است
 و حاصل ضرب مساحت مطلوب است و این از سطح که در آن دو دو و دوم است
 میاید این سطحی که در آن دو دو و دوم سطح استواء مستقیم بر این مستقیم
 این دو دو و دوم سطح و اصل است و این قاعده او و محیط قاعده و مساحت استواء

مطلق تمامات مستطيلات و مضامین حاصل است و اما مستطین و مضامین
 حاصل ضرب نصف مجموع احوال و اقدار و مضامین این قاعده ای است
 در نصف مضامین و مضامین سطح مخروط و مضامین مجموع مضامین
 است و باقی برقیاس و بیان مضامین عام
 اما مضامین که در کتب نصف قطرش اولیست سطح او را بنیدار از مضامین
 ربع و نصف سطح او را از مضامین ربع و نصف سطح او را بنیدار از مضامین
 و نصف سطح او را بنیدار از مضامین ربع و نصف سطح او را بنیدار از مضامین
 نصف قطرش اولیست سطح او را بنیدار از مضامین ربع و نصف سطح او را بنیدار از مضامین
 اما مضامین مطلق استوانه از مضامین ربع و نصف سطح او را بنیدار از مضامین
 مضامین مطلق قاعده او حاصل مضامین ربع و نصف سطح او را بنیدار از مضامین
 از مضامین مستطین و مضامین ربع و نصف سطح او را بنیدار از مضامین
 حاصل مضامین مستطین و مضامین ربع و نصف سطح او را بنیدار از مضامین
 کنی قاعده مضامین و مضامین ربع و نصف سطح او را بنیدار از مضامین

[illegible]

تعجب سازد و واضح است که این حرکت است یا در سطحی بود که سطح آن
 در مقابل و داخل عبارت است از مجموع خطای که حاصل گردیده باشد و حرکت
 این دو جسم یکی که حرکت کرده باشد و حرکت آن در برابر سطح و حرکت
 و جایی میماند که شایسته بود و حاصل شد چنانکه در توضیح و حرکت کند و چون
 این حرکت جسم نیز در این حرکت است و شایسته بود و در داخل از این سطح بر وزن
 و حرکت در سطح عبارت است از اینکه این سطح بر وزن افتد و در این وقت قائم می
 باشد و در دو دو و باید که این دو جسم در میان هر دو مقدار
 مذکور یا بنوع دیگر در این وقت و حرکت در چوب و سطح باشد و مانند و سطح
 که عبارت است از میان با یک سطح مواضع عمومی که سطحی نیز از این سطح
 و در این وقت و دو دو و باید که اگر نباشد یک طرف میل کند و در این وقت
 در این وقت امکان افتادگی که این است پس با این میان را از حرکت
 به اتفاق حاصل شود و مقدار از این میان را و این میان است و در این
 فعل یکی از این دو دو و در این حرکت که اراده میبودن این دو دو و یکی از این
 خود من نگذاشت و در این حرکت که در این دو دو و در این حرکت که در این

بهست متوقفند و غنا و اهل باب بی غنا و فقر و غنای وضع کند و در وقت

کمتر و محضی که در وقت معا و غنی ما باید و میر و سجا که از او بر این آ

در امکان و از آن قصد و این امکان مضی است و دست و کار را از وقت و ثمری

میر و قصد از مضی و غنا و فلیح اینجا باید و اگر وقت بعدی کرد و این وقت

که در وقت از مضی و این قدر پس چرا وقت و من کن و این قصد و این عمل

بنا بر وقت و این شایسته از قطع مضی و این ممکن

باید بدین مسقط و این مضی و او در این منوار و سطح احوال یا فلیح

پس مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی

نحوه و این وقت و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی

موقوف و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی

ساز حاصل ضرب و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی

بر خارج مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی

و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی

و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی و این مضی

و در بعضی باشد طریقی دیگر وضع کن بر زمین این دو را و جای که هر ان ارتفاع
 در زمین یعنی در هر یک از مساویات اینجه از اصل ارتفاع و مقدار ارتفاع خود
 و همچنین از حاصل ضرب در برابر مساویات اینجه و توقف و خارج قیمت مقدار
 ارتفاع ارتفاع خود طریقی دیگر نصب بار در زمین را و معلوم کن
 سه بار یا عرض یا عرض پس این سه سه برابر اصل ارتفاع است بر ارتفاع
 طریقی دیگر معلوم کن مقدار سایر ارتفاع را و طریقی ارتفاع معلوم کن بر هر
 پس این مقدار معلوم کن ارتفاع خود طریقی دیگر وضع کن سطح ارتفاع
 بر همه که علامه حاصل و چه در است و یا در و جای که بر هر ارتفاع را از زمین
 معصومه پس بهما از توقف خود با جمع ارتفاع و زیادت یا مقدار ارتفاع
 پس صانع مقدار معلوم کن مساوی ارتفاع ارتفاع خود و بر این عمل
 در کتاب کبریا ثبت است و در هر طریقی از هر که این ارتفاع ارتفاع است
 همگای که وصول مسقط عرض مسیر باشد و بر این طریقی که امدادی با و برین
 گفته است و بر او ان نموده ام در تعلیقات خود و بقاری صحت این سخن
 مانند که رساله است و اصطلاحات و تالیفات ما سی مرتبه در مباحث و ابواب

مترجم

دولام

[illegible]

در بیان طوق معرفت عرض اشارت می بداریم چاه

و خندق و اما طوق اول آن فتق عرض چهارست و مانند این سه عرض
حقص می بخیر این است که استیاده کویر کنایه و طوقن جانب فیکر اندازار است
غصاوه و بعد از آن اصطلاح وضع خود گذار و بگردان احسن میری از این
به همین طوقی که استیاده به بنی مسافت مابین خود و انجری از زمین که در
مساوی عرض است اما طوق دوم که این معرفت علمی چاه است چنان
که و الف کین در چاه چیز را منبره قطره دوری انچه استیاده می چوبی و
به بر سر چاه بنیدار و او را از دو نصف در میان این فضا نشان کرده است
به بنید از هر اصل مانی از میان این چاه تا مقتضای عرض و بعد چاه به
به سر چاه نماند باشد همدان نظر کن این چاه را از دو عقبه غصاوه و این
حسب خط شعاعی تقاطع قطره و این هر اصل مانی به و این چیز است
چاه می گردد و مرکب کن این مقدار قطر که مابین این نشان و خط شعاع
خط شعاعی یا قطر است و مقدار خود مختار حاصل می شود این خط شعاع

فلان

منہ شامی قصبہ خرمقہ تک سفری مہاراجہ کی طرف سے ملے ہوئے ہیں۔

طریقہ حرم و مقام و دور و قریب است

[illegible]

بواجب پس مانند سبب و خواهد بود و میل نسبتی است بخیر و شر پس نسبتی متصف
 شی خواهد بود زیرا که شی و ذات تحت قضا است است از دو جز و از صف پس جز
 شی نصف شی بود و این که جز را در دو سبب مانند سبب جز و شی است و شی را در دو سبب
 نصف است پس ربع و مانند سبب جز و مال است جز و کب پس مثل ربع خواهد بود
 و مانند سبب جز و کعب است جز و مال پس سبب شش است و نصف شش پس سبب نهم
 که جز و شی عبارت است از عدد که سبب او واحد محو است و احد است و جز و مال است
 که سبب او جز و شی مانند سبب شی باشد مال و جز و کعب است و سبب او جز و مال محو است مال
 باشد یک کعب و برین قیاس اگر شی باشد جز و اولت خواهد بود و جز و مال است
 و جز و کعب است شش و بقی برین قیاس باید بود هرگاه اراده کنی ضرب
 جنسی و جنس دیگر پس اگر دو جنس در یک طرف باشد مراتب ایشان را
 جمع کن و حاصل ضرب جنسی مجموع باشد ضایحه مال کعب را بر دو مال مال کعب
 که بر دو جنس در طرف ماعدت خواهد بود و برین قیاس مراتب اهل یک در جنس خود
 است جمع کرده و می بیند و ازین مرتب او را می بیند و مراتب دو قسم را که

جمعی از

همچنین مغز و بنفشه آبی جمع کرده و تقبند و او ازین صفت تر است یا حتی
 و صمغ عربی و دو دره و ده آن حاصل ضرب کوب کوب کوب مانند و
 چهار کوب و مرتبه و چهارم طرف صاعد و توحی باشد و حاصل ضرب سیاهی جمع
 باشد و حاصل ضرب سیاهی و دو و یکصد و شصت و شصت چهار بار از نو و دویس خالص
 یا اکدم و حش و رب و و قی باشد و حاصل ضرب این فصل است و طریقی فصل
 دارد و پس از ضرب بر مال مال و کوب مال حاصل ضرب جدید باشد و از این
 مغز و بنفشه و طرف از این صفت و از مغز و بنفشه و بنفشه و صمغ عربی
 و کجاست احد کردی و ایاق و فصلی و مرتبه و احد کوبه ان شی است
 اخذ نمودی و حاصل ضرب بهم سبزه اگر شی باشد چند باشد خاکدستی و اگر باشد
 و در ضرب ضرب کوب کوب و مال مال کوب حاصل ضرب ضرب مال است و اگر
 مغز و بنفشه هم طرف و مال است و مغز و بنفشه و مرتبه و صمغ و فصل
 طرف و مال و دو دره و صد بار از نو و دوم مرتبه و بنفشه فصل اگر ان مال است احد
 بنفشه و در ضرب و مال و مال است و اگر جمع یکی از اینها

راه دیگری و میل نباید حاصل ضرب از جنس واحد بود و در صورتی که
 کعب را در وصال کعب ضرب شود جنس حاصل ضرب یکی باشد زیرا که در وصال
 مضروبین فصل مقبوض است و می ماند بهر کس بود و در وصال است مثل
 همان باشد و تقصیل در حق باقیست و تخذیر و باقی همان مع حواله است
 بکتاب دیگر و چون مسائل جزئی که کما و کلا و بان قتی شود و مخبر است
 و نهایی است که امان مله اعداد و اسما و اموال است و این فصل متضمن بر
 صیبت حاصل ضرب و خارج و سده است و لهذا از احوال و اساطیر است و نهایی است

مقسوم

	حزول	حرکت	واحد	سی	مال
حزول	حزول	حزول	حزول	حزول	حزول
حرکت	حرکت	حرکت	حرکت	حرکت	حرکت
واحد	واحد	واحد	واحد	واحد	واحد
سی	سی	سی	سی	سی	سی
مال	مال	مال	مال	مال	مال
حزول	حزول	حزول	حزول	حزول	حزول
حرکت	حرکت	حرکت	حرکت	حرکت	حرکت
واحد	واحد	واحد	واحد	واحد	واحد
سی	سی	سی	سی	سی	سی
مال	مال	مال	مال	مال	مال

که در این برین صورت

طریقی ضرب است که در یک یکی صد و بی از و سب و در و سب و در و سب و در و سب
 حاصل بود

حاصل شود و حاصل نیست که در جدول از غنی که واقع است و بقا
مدرج در جدول است و این مال را در جدول سابق حاصل آن چیزی است
که در جدول سابق به همین مال حاصل شود و برقیاس
و اگر در جدولی یکی از این است یا به مسی را از جدولی ناقص معلوم است
از طرف کند زاید را بملش و ناقص را بملش زاید بگوید و مختص را از طرف
زاید است و ناقص را بملش ناقص از غنی است و از این زاید و ناقص که
احیاناً بعضی را بملش در جدول سابق را از جدولی که زاید است یا به
در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که
این مال منی چراغ است و از آن جمله در جدولی که زاید است یا به
باشد و اول در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که
در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که
در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که
در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که در جدولی که

باقی می ماند و آن حاصل ضرب معلوم است. و حاصل ضرب جمع عدد لایقی در
 نصف عدد لایقی می شود و یک مال الا و عاشره شی بر چهارم
 چهارم ضرب است اول ضرب زائد و اندوهان فرسخ پنجم و حاصل
 سی و پنج باشد و دوم ضرب لایقی باشد و لایقی حاصل آن مال الا و عاشره
 ضرب زائد و ناقص است و آن فرسخ یک است و لایقی حاصل الا و عاشره
 ناقص بود و چهارم ضرب ناقص و زائد و آن ضرب لایقی و نصف است و آن
 ناقص باشد و آن الا و عاشره می است و حاصل آن همان است که مابین کرد
 و حاصل ضرب چهار مال الا و عاشره و در سه شی الا و عاشره دو و سه
 و عتبت و است می الا و عاشره و است می الا و عاشره و است می الا و عاشره
 ضرب شود و زود که حاصل می شود و چون در الا و عاشره می و در سه می
 است مال ناقص حاصل می شود و چون می شود و در سه می ضرب زود می را
 شود و چهارم در الا و عاشره و در سه می و در سه می و در سه می و در سه می
 الا و عاشره و در سه می ضرب شود و مال ناقص حاصل می شود و در سه می و در سه می

فصل فی وجوب و کراهت

موقوفه سنی و جماعه اهل تسبیح از این مجلس نیست که مهم ذکر کرده است

و در این کتابی بعضی از احوال و مقتضای این کتاب حاصل می شود

انصوم ہندو بادشاہیں سے ملنے کی درخواست انصوم اور بدویش مقننہ ہندو بادشاہ

فصله و ضعیفی است که واقع شده باشد و لهذا مقسوم و مقسوم علیه مسا

مقامہ سہی ایٹم صحت کنفی مارچ صندھ امنی و عدول کے قوامیہ و

مفتون وان خروسی با کد لکایت از صف شی وین در مضمون

فردینو و حامد مسافر مقیم ما

مسئله پنجم: محرمات طرفین و مقابله محتاج است مطابق و حد

صاحب معارف و فکر و ادب خدای تعالی اعطای ان نعمت و ضرب و پس در جبر و انحراف

مطلبہ در مسائل معنی و در فی الفوت متصل و این کہ مقصود از دام

مسئلہ سترہ فریہ حاصل است فرس من کسی محمول رانی و عوامی یا نحو سوال

مضمون: ان مسئلوں کے ان مسائل کے نامی کے عمل معاوہ مساوات

مستشرقین و طوائف و استغناء را که ملک را به این میاز می‌آید

در طرف دیگر این برت و نامش را در سلسله و در طرف دیگر از او و علی که از
 توان مقابله بود بعد از آن می‌تواند معاطله و می‌تواند یکی از این است خیار که
 در طرفی باشد ضمن مسکه و مسکه و مسکه و مسکه و مسکه و مسکه و مسکه و مسکه
 و ضمن است خیار که یکی در طرفی و در طرف دیگر و در طرف دیگر و در طرف دیگر
 و ضمن سلسله و در طرف دیگر و در طرف دیگر و در طرف دیگر و در طرف دیگر
 با اسای مسکه و قیمت را خود را بعد و اسای که می‌بجول برود این است
 این قاعده را قبول می‌کند و نظر بر هر دو معادل نشاند و رای
 زیرا این قاعده پیش از تقسیم صورت امور است که در این مقصود می‌باشد
 بر خاسته مسائل کسی اقرار کرده بر آن زید نیز اصف و زید نیز اصف و زید نیز اصف و
 و برای عمر بنی الاصفه زید بر دما و در و مسکه و مسکه و مسکه و مسکه و مسکه و مسکه
 اقرار کرده پس بر عمر بنی الاصفه می‌باشد چرا که مقوله زید را می‌فرستد
 پس از زید و نصف آن باید بخود و زید را می‌فرستد و زید را می‌فرستد و زید را می‌فرستد
 یعنی یکی که معاطله با می‌کند و با سلسله و مقوله و مقوله و مقوله و مقوله و مقوله و مقوله

کرده است و مقره حمزه را الاصف شمی تدویرگاه نصف از را الاصف شمی ذکر
 شود بی یاضد الاصح با بدو چون بی یضه را بر انچه نیمه جبهه زید می شود و زیاده
 که بود از بر ای و مقره را و یاضد الاصح بی یضه را بدو و مقره را که ساط الاصح بی یضه
 از را و یاضد الاصح بی یضه را بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را
 معلول با بی و ربع مکیه پس بر آن مقره را و بدو و مقره را و بدو و مقره را و بدو و مقره را
 از مقره و مقره را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را
 بی یضه را که بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را
 بر یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را
 مقره را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را
 بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را
 شد و ان عبارت از مقره زید و نصف ان شمس شد و چون انچه نیمه جبهه زید
 من و از مقره را الاصف شمی است که زید بر یضه را و از سایرین از مقره را
 شمس مقره را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را و یاضد الاصح بی یضه را

[illegible]

[illegible]

بعد از این داده و بی و یکدیگر داده افشانی میطرح بر وجه الامان است که معادله
 مانع و شش می کند و بعد از هر دو معادله که ان تمام الامان است از حد با حد
 کامل شود و از طرف کمال تر شود و شش کمال کرد و بعد از این از حد کامل شود
 و شش اطمینان کند تا چه اندازه و از حد شش ال نه بود و شش از حد شش تا حد
 باقی ماند و معادله می کند کمال بسیار و چون چاک که حد و کمال حاصل می آید
 خارج می آید و شش می شود و کمال می آید است از حد خارج قسمت نمی آید
 پس بعد از این بدست می آید معادله که کور از حد معروض است و از حد و کمال
 با حد شش مجموع می شود و شش میطرح شود و شش می آید
 مسئله اول از حد می آید ان با حد که معادله می کند می آید ال می آید
 کامل را با یکی شود و اگر کمال می شود و کمال او را یکی اگر کمال او بود و دیگر حد
 و اسامی که این به نسبت کردن هر یک از اقسام عدد و ال و کمال
 حاصل تحول مطلوب با بعد از این حاصل تحول مطلوب با بعد از این
 کس نصف عدد شود و اگر هر اشیاء با عدد و حاصل

معادله

شخصی بر این زیاده بعدی که مجموع مربع این حاصل ضرب این در باقی و
 و طارزه باشد پس فیض کن مجهول را قریب این ساز مربع امال است
 و نصف هم دیگر پنج است لافضی حاصل ضربی مغرور و در وجهی لافضی
 مانده پس چند شخص صفات ازال مربع حتی نصف امال صحیحی معادله باور
 پس بماند که کل نصف امال است و ده شی که کل صحیحی است معادله باور
 که کل نوزده است نقصان با ختم نصف و اسیا که این پنج است از مجموع مربع
 نصف عدد اسیا و عدد که این نصف است و با ماندن آن غیره زیاده توضیح
 مثال آن کوخان بود که مربع صحیح که نصف و اسیا است بت و پنج است و با ماندن
 عدد است و چهار باشد و بی زیاده شود و حاصل شود و مجموع است
 و صحیح که نصف عدد و اسیا می آید از هر چه در تمام با به دو با ماندن آن معرجه است
 نیز که که با به مربع شود و حاصل گردد و در وجهی و باقی ده که چهار از هر چه
 است حاصل شود و مجموع مربع او حاصل ضرب منکورش و طارزه و ازال
 حاصل و پس کل است اما بهر دلیل و خیال آن را ضایع می آید

برای زید یزدی که چون نفی و شرب شود حاصل این است
 گردد و محتاج حاصل این عدد و دوازده باشد و حاصل شصت یک باشد
 پس چنین شی را که در هر فصل و سوال است و نفی و شرب است و حاصل این
 زیاده سازی محتاج را محصل این عدد و دوازده باشد و حاصل این
 و دوازده می که حاصل شصت و یک است بعد از دوازده سال و دوازده
 کمال و چهار شی را بر این است و یک باشد که هر دو حاصل شصت و یک باشد
 بعد از آن و در آن نصف عدد است چون مربع کنند حاصل این و در
 مربع را بر این است و یک افروخته از این است و پنج شود و از این محتاج که در
 نصف عدد است و حاصل شصت و یک باشد و این عدد و یک باشد
 اگر استای بعد و دوازده سال و دوازده سال و دوازده سال
 نصف عدد است و زیاده ساز جذباتی را نصف عدد و شایا و از این که
 حاصل شصت و یک باشد و حاصل شصت و یک باشد و حاصل شصت و یک باشد
 خود زیاده گردد و حاصل شصت و دوازده حاصل شصت و یک باشد
 و زیاده

ضرب سازوشی را که فرض علی که هموان است و نصف خودش نصف مال حاصل می شود
 است با دوازده معادل که یکدیگر پنج شی می باشد که مال کل نصف مال است و چهار
 که کل دوازده معادل می باشد یا چون که کل پنج شی است پس هر یک از این چهار
 را که مقدار هر یک از مربع صح که نصف عدد است است که یکی باقی ماند و حذر این باقی
 مانده یکی است اگر این را بخش سازد بر سه یا از او کم کنی عددی معلوم حاصل اندر هر یک که ماه
 او را بر دو می یابید که حاصلش است و چون مجموع را نصف خودش ضرب سازد بر دو
 حاصل شود و این حاصل با دوازده پنج حاصل می شود و هر ماه از او کم کنی چهار شی
 ماند و چون از این بقیه را نصف خودش ضرب سازد به دست حاصل می شود و این حاصل
 با دوازده پنج حاصل می شود
 مسدود می شود که هموان معادل
 می کنند با عدد و با کمال ناز و زیادت کن مربع نصف عدد و اسیر از عدد خود
 مجموع و نصف عدد و اسیر اضافه سازد مجموع شی می شود یا باشد مانند
 عدد است که چون هم کرده از مربع خود زیادت شود یا بر همان مربع حاصل می شود
 پس هر یک از این فرض را هم و او را بر مربع بیست و یکم حاصل می شود که در هر یک از این

در جمع باشد و او تمام دینش که به دینی زیادت یا نقصه که در هر یک

از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

و در هر یک از این دو مورد است و در هر یک از این دو مورد است

۱۰۰
۹
۲۰

۱۰۰
۹
۲۰

محل

مطلوب باشد مسائل را و نمودیم جمع بر این که از یکی یا بیشتر باشد

نفس سیزده شد و ثلث حاصل جمع چهار باشد

اهدای جمع بر این که از یک یا از دو باشد حاصل شود

و آن جواب است و آنده چیم که غایت از این است

مؤالیه از واحد تا عدد و آنرا که جمع نماید آن را از این که از یک یا از دو باشد

لی یا یائس الی الله قسم که در آن است جمع کردیم و یک که جمع کردیم

تا سس نه نظم طبعی چهار صد و یک بر یک باشد و جواب است

بر گاه اوده مای و این سطح و عدد مختلف از منطق باشند

خیزد است پس ضرب کن یکی از عدد و در دیگر و جمع کن آنها را از

حاصل ضرب جواب است مثلاً اگر کسی بخواهد که سطح خیزد تا عدد

بسیار خیزد پس از عدد جواب آید زیرا که حاصل جمع و ضرب عدد است

و عدد حاصل آن و باشد و این را در این است

مختلفین حاصل بود اما مسائل است

۱۲۵۵۲۱

۸
۲۵
۴۳
۱۳۰
۳۱۴
۴۲۱

که فرضاً از او در یک وجه فرضاً از دو مدیت و جمع حاصل جذبه را اعداد
 یا زده شده **مطلوب** است **قاعده** تقسیم چون اعدادی قسماً بر عدد
 را به چند عدد و در قسماً را یکی از آن عدد و در هر یک از خارج قسماً جواب است
مطلوب را به چند متباین که خواستیم نامی در چند صواب است یا میل است زیرا که
 عدد در هر یک و جمع قسماً را که خارج قسماً بود و عدد حاصله را در هر یک از
 جذبه در مدیت و جمع قسماً کنی و خارج بشود قاعده تقسیم را که اعدادی حاصل
 تقسیم را و این عددی که مساوی اجزا خود باشد یعنی مجموع اعداد و خود
 به چندین جمع سال اعداد متوالیه از یکی ابتدا کرده پس تصانیف و مجموع را از اعداد
 عدد و فکرهای او خواهد بود فرضاً از دو عدد و اعداد مذکوره حاصل شد عدد
 مبالغش جمع کردیم که دو و چهار و هشت و هجده و سی و شصت و سی و شصت و سی و شصت
 از عدد و آخرت حاصل قسماً بر عدد و ثابت عدد نام باشد و مع عدد قدس را قسماً بر
 را به چندین که در هر یک است تصانیف و واحد و اول که یکی حاصل
 حاصل از این **مطلوب** است **قاعده** تقسیم چون اعدادی قسماً بر عدد
 را به چند عدد و در قسماً را یکی از آن عدد و در هر یک از خارج قسماً جواب است

که عددی است که تا واحد قبول نصف بعد از صحیح مکتوبه یکی است و باقی را
 که سهواً واحد که او را دو اول گویند عددی پیدا شود که او را عدد ساز و دور
 زوج البرزخ که در ضرب کس حاصل و نام است و محقق و اولیای علمای هند و
 خود این معنی را توضیح کرده اند که چنانچه در اول فصل مذکور
 کم واحد بعد از ضرب بن تمام و ناقص اند و قاعده تمام کل را در
 تحصیل عددی را که نسبت او به درش چنین باشد عدد دیگر را
 عدد اول را بر دوم عدد خارج قسمه و مطلوب است مسائل کدام عدد است
 که نسبت او به درش مانند نسبت دوازده چهار باشد پس اب اول عدد
 چهار را باینکه که عدد خارج قسمت زیر آن نسبت نسبت به دوازده است
 چهار اگر گوید که نسبت کدام عدد به درش مانند نسبت دوازده به
 بعد از تقسیم دوازده به یک و تحت شصت که عدد خارج قسمت
 زیر آن عدد درش یک و نام است قاعده دو جسم عددی ضرب شود
 یکدیگر بعد از آن دو عدد اول و دوم

و خارج حاصل فرمایا و باشد مربع آن عدد که در دیگر مفروضه باشد مثلث
 که در حاصل مربع و در آن است و بیست و پنج خارج از قسمة بر سه که آن است
 و بیست و نه ازین سیاه ختم شد و یک حاصل و آن مساوی بیست و نه باشد و یک
 تفاصل میاید و در مربع عدد مساوی شد و حاصل میاید و در آن
 که در میان هر دو بیست و نه باشد تفاصل میاید تا آنکه در مربع بیست و نه
 که در بیست و نه است باشد مجموع هر دو بیست و نه است و تفاصل بین آن
 دو باشد و چون ده را در دیگر از بیست حاصل شود و این باشد اما حاصل
 عدد دوم و تفاصل بین آن بیست و دو از دو عددی که قسم شود
 کل واحد از آن بیست و دیگر و مفروضه باشد و خارج عدد دیگر حاصل
 ابدی می باشد فالس خارج از قسمة دوازده بر بیست یک و بیست و یک
 بیست و دوازده و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 و در بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست

و عاوت منفرایه اول و استعراج کدام عدد است که چون مضاعف شود بر
یکی زیاده کمتر و دو ضرب شود حاصل در سه عدد زیادت گردد و حاصل ضرب در ضرب
شود و مبلغ و چهار زیادت گردد و حاصل ضرب دو و در پنج و مبلغ و چهار و
ماصل ضرب سه زیادت گردد و مبلغ و پنج باشد پس طریقی بر عمل کردم آنچه
و لازم بود یعنی محمول را شیء فرض کردم نصف نمود و در آن نصف یکی را
کردم و دو یکی را یک و در حاصل از سه ضرب نمودم شش و در سه و در حاصل
دو عدد افزوده و شش و در آن مبلغ را و چهار ضرب ساختم حاصل
هفت و چهار می و مت عد و گشت و در حاصل زیاده کردم پس عمل منتهی
به نسبت و چهار شیء و هفت و عدد که آن معادله می نماید تا بود و جمع و عدد را
مستتر که معادله عبارت است یعنی هفت و عدد را از بود و جمع طرح کردم عدد را
که منفر و در هفت و چهار معادله مکنید یا مقیاد و دو عدد و این مسئله را
پس بر مقتضی مسدیده نوره عدد که انقباض و دو و در عدد و اسباب که مت چهار
قیمت را ختم خارج فیه شد و این عدد و است زیرا که چون موافق با اول عمل

بوزن
چهار

بود و هیچ میرسد بعد از خطایین عدد مجهول را و فرض کردیم تصحیف آن
 ساختیم چهار بار و هر یک از اینها را به نوبت حاصل را در سه مرتبه در دو
 کردیم و حاصل دوینا و ساختیم بقدر که است مبالغ را و چهار بار که در هر یک از اینها
 شدیم و سه افروزم مفتاد و یک بار پس از عدد مطلوب که نمود و هیچ خطا کردیم
 و چنان اقص و بعد از آن عدد مجهول را به نوبت فرض کردیم و بدست می آید که در این
 منتهی شد بعد و حاصل پس خطا را در دویم از افروزم و هیچ حاصل و نیست از این پس محفوظ
 نمود و شش است محفوظ و دو عدد و نیست قسم کردیم مجموع معروض که در دوینا و
 است مجموع خطایین که منتهی بود و حاصل قسم سه شد و آن عدد مطلوب است
 بعد از تحویل از آخر سوال بود و هیچ است که را با سائل گفته بود و یا است کنند نقصان
 نمودیم و عمل احاطه کردیم معنی باقی که افروزم و خطا و سوال چهار قسم کردیم و
 از خارج قسمت که نیست و نیست و دو قسم نمودیم و با را که است و نیست که است
 و از خارج قسم که نیست و نیست که نقصان ساختیم و تصحیف کردم باقی که شش است
 حاصل شد و آن عدد مجهول بود ... بر کاهفته شود که ده

قسمت فی حاجت قسمت این دو علم خواهد بود و فصل اول بیان اشیا است و آن

قسم کر باد قسم میری بخت
بطریق خبیث چون مضامین باد

مختلف عددی مضامین کے درمیان نصف ان عددوں میں واحد اور دو مضامین کے

یوسف بن یحیی بن زبیری سار نصف از فضل زاک و دویم از نصف او که حج است نفع

منفعت و شرم می شود و این قسم منبیه است از معاصی باز آرد و نوم باقی می ماند

و من کس که بود و وقت و صلا مطلق میان ایشان صحیح

لَدَامَ مَا احْتَجَّ بِهِ بَاكِسْتَانُ رَاجِعًا وَرَدَّ نَقْصَانِ سَائِدِ اَمْلَعِ ثَلَاثَ

و ان اوست و در حجاب و ناز و نهان است

در مظهر و حرفه و زبان است

وہ کہتا ہے کہ میں نے اپنے آپ کو بڑا ہی اہم سمجھا کرتا تھا۔ لیکن اب میں نے سمجھ گیا ہے کہ میں تو بس ایک چھوٹا سا انسان ہوں۔

وہی کہ جس نے اسے پہچان لیا۔

وہیں جس نامی مہاجر اس کو کہیں وقت واپس آنی چاہیے

لا اولى لى موسى من ابيك جديا راجى عاده كسى اوتىج كه حجج كسرا

میرزا بن حضرت سرالکبیت ارجا حاصل از شاه و صاحب شش محسن خود بعد

از این سخن می‌شنیدم که می‌گویند که استیلا بر سر کتب باطله و غیره حاصل شد

و از حاصل ثلث آن $\frac{1}{3}$ لفظ کن و آن $\frac{1}{3}$ خمس است یا در وارو خمس باقی بماند
 بر مخرج ثلث تقسیم نماید خارج قسم چهار خمس بود و عدد ثلث یک بود پس از مساوی
 با این روش که هیچ را در مخرج ثلث ضرب نماید و حاصل که باید در ثلث آن که هیچ
 بنید از آن به باقی ماند و بعد از آن این را در مخرج ثلث قسم کن تا سه قسم ثلث
 خارج قسم شود پس باقی که حاصل گفتیم است باشد از مخرج هر دو جمع پس
 جمع نقصان سازد از باقی چیزی باقی ماند پس چهار خمس شی و سه و نیم بود معاً
 مکنید این جمع بعد از اتحاد مشترک آن سقوط سه درسم و ثلث است از این
 و سه چهارم خمس شی معادله نماید یک درسم و ثلث تقسیم درسم در ثلث
 مسئله را مع شد با اول منفرد پس قسمت بقضای مسئله شود و قسمت کن یک
 و دو و ثلث را چهار خمس شی یا بیرون آید و دو و نصف سدس و آن بعد از
 بدو طریق ضمیمه بن را مع است که سید رسین یک از معقوم معقوم علیه و در
 مشترک میان که باید در آن ضرب کن و حاصل معقوم حاصل معقوم
 نهایی خارج معادله مطلوب است یا پس معقوم را که هیچ را در مخرج مشترک

کی با اتحاد

کن تا بقا و پنج حاصل شود و آن خارج حاصل مقسوم چون حاصل را بر
 که خارج کرد که قسمت سازد خارج قیمت پنج باشد و از آن چنان قسمی را
 و خروج مشترک بکلی این طریق که چهار اید و یک است و دوی سه و چهار
 قسمت است چون پنج که هر یک مقسوم است تقسیم کنی دوازده خارج شود
 پس به ماهیت پنج را بر دوازده تقسیم کنی و نصف شدن و آن اید و
 عدد مطلق است زیرا که جنس خارج قیمت پنج نصف است و به ماه
 جنس به و زیاده شوی نصف دیگر دو که عبارت از پانزده است و چون
 این به پنج که شش است قیود و دوم هر دو اید و هرگاه پنج و نیم هر
 اضافه کرد و قیمت و نیم شود و چون شش جمع کرد و دوم است اتفاقاً باید پنج
 تا به و هرگاه از این خارج نقصان کنند چیزی باقی ماند

و در این مقامان اگر پنج فرض کنیم مال مول عند را و جنس را و پنج و نیم هر دو
 زیاده سازیم مجموع را و به و هرگاه شش جمع نقصان کنیم قیمت است
 باقی می ماند و این پنج و نیم هر دو نام و دو و شش زیاده اید و

اول دو دلت را با بار اول و دوم نام و خمس و صاع را بر او باج
 زیاد کنیم تق و خمس و چون ثلاث مجموع را که دو و خمس و دلت
 است کم کنیم چهار و چهار خمس و دلت باقی نماند پس خط اول و دوم دلت خط
 بلند و محفوظ اول دلت و دوم چهار و دلت است و خارج از قسمه محفوظ
 که پنج است بر مجموع خط های یعنی خط اول و دلت است و دوم که دلت
 خمس است یعنی مجموع هر دو که دو و خمس است و دو و نصف سدس و طریقی
 خیال است که بر یک مقسوم و مقسوم را در پنج موجود است کن حاصل
 بر حاصل مقسوم علیه قسمه ساز پس پنج مقسوم را در پنج که مخرج مقسوم علیه
 ضرب ساز و حاصل که است پنج است حاصل اول باشد بعد از آن مقسوم علیه
 محاسب کنند پس محاسب و معارفه خواهد بود و این حاصل و دو صاع و یک گاه که
 اول بر حاصل و دوم تقسیم باید نمود مطلوب که دو و نصف است است بر

مقسوم علیه

طریقی تحلیل احد کن پنج را که شایسته تقیه بود از آن

او چیزی نیامد و زیاده ساز بر و نصف از هر یک از نصف دلت مقسوم

و بعد از آن

و بعد از آن از مجموع که نصف می باشد پنج نقصان باید از آن می کرد و نیم است
سپس را که کم کن زیرا که آن در شش من می باشد و دو نصف در شش من باشد و بعد
است از هر دو مطلوب و مخفی باشد که بعد از آن طرح است و نیم از هر دو کم است
از استواء باشد و دو نیم از مجموع در شش من که آن حاصل می شود و دو نیم که در
اوست طرح نماید و باقی را که دوازده و نیم حاصل است از دو نصف در شش

حوضی است که ارسال یافته در جهه ایست که در مکتبه از آن یک است
در یک روز و باقی می باید و یک بعد از آن دو در دو روز و سوم در سه روز و چهار
در چهار روز و آن حوض را ملومی می سازد پس در ضیاع ماه این جای می شود و در
پنج خواهد ساخت پس بعد از آن به حساب که چهار است و پنج می مکتبه در یک روز و در
این حوض و نصف در شش از آن که هر کاه نصف است و ربع از آن که هر کاه
دوازده است جمع می شود و نیز حاصل می شود که در حساب است از یک حوض و نصف در شش
و در این با حوض که این است امل را یک روز می مکتبه و دو حوض است و نصف در شش حوض
پس به این امل که یک روز و دو حوض و نصف در شش حوض می شود و نیز از آن مطلوب است
یک حوض می شود و این را باید و بعد از آن حاصل می شود که در حساب است از یک حوض و نصف در شش

است بدو نصف هر یک که وسط معلوم باشد و خمس و دو خمس خمس که از آن
 است حاصل گردد و نیز اگر دو خمس از پنج به یک و پنج نصف پس هر دو و پنج
 نصف پس پس چهار انبوه و خمس و در خمس و خمس که در خمس و خمس و
 و چون روز دوازده باشد مقدار آن در هر یک است و چنانچه در چهار و چهار و
 باشد و پنج و دیگر چهار انبوه نیز از هر یک روز و خمس که است و
 جزو باشد از هر یک که آن خمس اول دوازده جزو است زیرا که چهار انبوه در وقت یک
 عرض و خمس را که نصف خمس اول و نصف پس او باشد و نیز شود و خمس اول که دواز
 جزو است از نسبت و پنج جزو از هر یک که آن مقدار است و شانزده و نیم و چنانچه
 نیز اگر گفته شود که اطلاق شده بدو و اسفل الخ و خمس با هر یک که حلی می باشد
 او را و نسبت روز پس یکی است که انبوه چهارم به یک و در نسبت و دیگر و نیز
 و خمس را نیز که در صورت اول و تمام روز پس و خمس را به یک و مانند و الحال که در
 روز پس خمس حلی که در یک و دیگر از آن ربع باشد پس در یک و خمس پس
 باقی را باید که بر سایر و پس چهار انبوه به یک و در روزی پس از آن و خمس است
 و خمس جزو از نسبت و چهار جزو در روز زیرا که هر ماه نصف است و پس از هر یک
 جمع گردد و نسبت و هر جزو از نسبت و چهار جزو در هر یک و خمس و در یک

[illegible]

بطریق حراست حراج این طایفه است زیرا که دو معادل مسازمشی را که ارفاده
 شده است ثلث و ربع این مصیبت را شش فرض کن ثلث و ربع او را بنویس
 ربع شش و پدید می آید معلول است باقی ماندن این بنسبت اول از مقدار باقی
 را به نسبت ساری تا میرود آن بعد که یکدست و در این قسم او بر سر که
 ربع و سدس باشد است که درین را در مجموع مشترک اینان ضرب نماید و خارج
 که مفر و حاصل را قیمت کنی فخرج قمر عبارت است از مقوم علیه و بعد از این
 سه کور را در مجموع مشترک ضرب ساز حاصل عدد مقوم باشد و خارج مشترک
 درین موارد است ضرب بر روفی کی در دگر یو چون صوت ربع را که یکدست
 در وقت کسی حاصل معانی و وارده با و برگاه بر خیا قمر بود و ساج با و بعد
 از آن صوت سدس که یکدست است چون در وقت سازید و وارده حاصل این
 و برگاه بر خیا قمر بود و خارج قمر او بر سر بود و مجموع بعد و خارج ساج
 بر خیا یکدست مقوم علیه عبارت از است و بعد چون را و وارده هر
 و نه ای سی و نه حاصل آن که عبارت از مقوم و چون مقوم مقوم مقوم مقوم
 مسازی هفت فرض معانی باشد و در این مقوم مقوم مقوم مقوم مقوم مقوم مقوم

۱۰۰ بین اهرست و یک و دو حسن می را و از ده شتر ثلث او را که چهار است
 و ربع او را که یک و دو حسن می اندازد تا پنج شراقی ماند و بقیه مطلوب شش را که چهار
 ذل و دسیر را بدو و بعد از آن اثر است و چهار سر و من و ثلث و ربع از آن چهار
 شتر است بقیه از ده شراقی چهار و بیست و دو و من و ثلث شش را بدو و بقیه مطلوب
 و چهار سر و دو و من و ثلث شش را بدو و خارج و من و ثلث شش را بدو و بقیه مطلوب
 من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو
 مسائل این دو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو
 که گرفته شود ان ما خود مساویت یا باقی و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو
 شش را بدو و ربع شش را بدو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو
 که دو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو
 مجتمع مساوی ربع و ثلثی است که از او از ده شتر و قاعده و باید و کردن میل
 او و دو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو
 من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو
 و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو و من و ثلث شش را بدو

و نمی باشد و قیاس بر آن سال اول پس از آن که هر کس که میسر
که از مخرج مسکن انداخته و میاید تا از مخرج مسکن است به جهت فرایه
عد که سائل اعطا آن کرده بمقتضی آن نسبت با مخرج عد مطلوب و
است که چون نصف و خمس او استعطا ساز چار باقی ماند پس از مخرج مسکن
کرده است هفت شود برابر سه ثلث او کم ساز و چهار که سائل اعطا آن
بمقتضی آن نسبت با مخرج عد مطلوب شود مساوی آن نماید که کدام عدد است
چون نصف و خمس او استعطا ساز چار باقی ماند پس از مخرج مسکن که
هفت که دو برابر سه ثلث او کم ساز و چهار که سائل اعطا آن کرده و
او ثلث آن رایوه کن با سه و ثلثی حاصل شود از این حاصل چون نصف و
طرح شود چهار که سائل اعطا کرده باقی مساوی در خمس حاصل چهل ثلث است
در خمس او نه عدد صحیح و ثلث است و باقی که در او ثلث باشد عبارت از
هفت و ثلث که سائل اعطا آن کرده و در دو ظاهر شد در
و این کلی از بیان بدیگری گفت اگر عطا کنی ثمن آنچه بایست باید آنچه
است مقدار تمام می شود از بجا من قیمت و این بدیگری گفت اگر عطا

ربع انحرافات مادر انحراف است که از تمام سیکور برای مقصد و ادب است با کمال
 از همگیان باشد و حدیثی می آید که باید بود
 مطابق جزو فروع است اول
 استثنای و انحراف و دو قسم است اول از جهت اول است که در بعضی مقاصد است اگر احاطه نماید
 و او از سه قسم است و هم با اول استثنای و یکدیگر هم با اول استثنای و اگر که در بعضی مقاصد
 را که گفته است از او و انحراف و با او هم در بعضی که معادله باقی و در بعضی که
 و بعد از معادله آن تمام و یکدیگر هم است از سه قسم است اول از جهت اول است که در بعضی مقاصد
 باشد ربع سی و سه ربع با اول مقصد باشد ربع مقصودان و دو قسم و این ربع
 سی و سه ربع از او و دو قسم و اول است که بیرون از بعضی مقاصد و دو قسم و اول است که
 قسم است با اول و در حق قسم آن چنین است که دو قسم را در خارج موجود که چهار است
 ساختن آنست که او را حاصل مقصود است و بعد از آن که در بعضی مقاصد است
 و در خارج آن مقصد کن تا به حد و هیچ حاصل که در بعضی مقاصد است با اول
 با اول در بعضی مقاصد از او و دو قسم و اول است که بیرون از بعضی مقاصد و اول است که
 نسبت مانع از دو قسم را با اول مقصد و اول است که در بعضی مقاصد و اول است که
 حاصل شود و در بعضی مقاصد که در بعضی مقاصد و اول است که در بعضی مقاصد

و ثلث در محرم را خدای عز و جل و ما خود با انچه اهل علم است شمرده است و این محرم

و ثلثان در محرم بخود قبس کلامی سازد که گویا ماه و اهل محرم است

و محرم خواند بوزیر که شی کامل که مخصوص اهل است عبارت از است ثلث است

که محرم و و ثلثان بود و این است و محرم با و با و دوم محرم خواند

فرما که چون سه دفعه ثلث فرماید و کامل است و قیمت داده بازده در محرم

بواسطه آنکه هرگاه ماه و اهل محرم در محرم گرفته باشد اما و کند سلسله بازده

موجوب و دوم از اول دو محرم اند کرده بنزد ریاست سازد نیز محرم بازده

است و این مسدود و شرط و حاکم است و مخصوص محرم و محرم است و از برای

است و این است و اما سال این برای سبلی که از برای مشهور است این است

که که کبی از سطح بود و محرم کبی که اندک اندک نیز باقی ماند تا یکی از دو

و بعد و آنکه دیگر انحصار این باقی ماند تا سیزده ماه و دیگر است این سال

و دیگر که یکی کم کن از دوازده که سطح محرم ثلث و ربع است بعد از آن

و بعد سه بعد از باقی ماند بعد یکی از محمولات ثلث

به قدر است محمولی از آن چهار محمول و دیگری پنج محمول است

و در این

[illegible]

اول مقدار که شد باید پس ساعات با شش و شش ساعت با قدر خواهد بود
و در حق فترت که در چنین باشد و در و از ده که درین را خارج است غرض
است ضرب کردی و حاصل ضرب را بر هفت که عدد درین است قسمه کردی خارج
حاصل و وسیع شد خلیه خورشید و در یافت مقدار اشاعه هفت است این باقی ساعت شش
و شش ساعت با قدر باشد و نمک که شد از ربع آید اما هفت از هر که هفت هفت سی
و شش ساعت و نمک این و از ده و هفت و در میان و از ده
بطریق اربعه مناسبه که در آن با شش یعنی نصف که شد از شش یعنی هفت و مقدار باقی
چهار ساعت باشد از هفت سه گشت اربع یعنی شش سی مساوی یک ساعت باشد
پس شش که مقدار که شد است ساعت باشد پس سه ساعت مانند سه ساعت محمول باشد
به از ده که مقدار اشاعه هفت است پس محمول عدد وسطی خواهد بود پس محمول
سطح هفت را که شش است و حاصل ضرب است و در و از ده هفت و از ده
معلوم که هفت است خارج حاصل و وسیع مقدار هفتی مملوک باشد و مقدار از این هفت
و شش ساعت که شد از ربع مانقی خدای است که سبقت و در یافته

مراتب تمام این توغیر بود قواعد مختلف طیف که اصل

سلف بدو نیست اول و استواری و در و درگاه و در و درگاه

زنده آید پس هر که را در قسم میا و متکند و بعد از این قسم را در این

حدوس دریا و دریا که از آن دو دیگر فرزند و اصل جمع کرده بگوید پس

مجموعه و مطلوب بود و در این دو که متکند است این استواری عدد و جمع

و در و درج این طیف که در و در

زیر توغیر می آید شهر بار کسم نظم مل و در شاهوار

و در و در می آید توغیر می آید

کلیات و در این طیف این

کلیات و در این طیف این

کلیات و در این طیف این

کلیات و در این طیف این

کلیات و در این طیف این

کلیات و در این طیف این

میں انکو بوجہ کشت و جد
جو گفت او تو ی کامل و شہدار

مکرم جمع و عاقل و فاضل
سزاوار جمع و مغرور و شکار

دو استیلاخ املا بر دولت
و دهم چون شخصی شکری بخود ایا کند از

در بیان جمعی بیکس پس بیاور و خود که نمایم بگو که از جانب دست راست

خود مولانا انشاؤں میں ان کے الگ بکری بروٹھو وعدوں کی بنیاد پر

عبدالان بکلی ازین وقاعدہ مذکور یعنی مسطور و متواتر عبدوللہ استخرج

پس از خبر بدی و این جانب و سر صاحب کسری بعد از مراجعت و این جانب

و از هر کس که عدد خارج باب او متقی شده انکسری را طلب کن

استخرج مضمون طري اوانت كبا بن محسن لاسم او جاعل زوجه لموتها محمد

اور ان اسم خروبا کا زنا ابدال و حرف یسین و ن حرف سوم خبر بد و مصلحت

تلازم کند و ملوک را جمع سازد و مجتمع را بدو یک طرف برآورد

انہیں سے قہر سا بنو خارج غنڈہ میز فرب ان سہمہ و بعد از ان علاج

این ام سلمه را در میان خود و من و ابوبکر

مسجد اول اساطین امام بابر مدو ج

بجای کن یا بعد و حرف دوم با مذکر باشد و همچنین

و در ذوق انوار

تجسس که واضح شده حکمای را و برین

صاحب مسائل حدیثی که در این نظر خود نام کسی نهاده اند و نظر خود را به خارج

استقامت خود نموده و متصل شده و کشف فئات آنها جمیع حکایه و توسل

اند بر سطح شتاب اینها را بر رویه و آخرش بحال آنها صحیح حدیثی نیافته اند و بر سطح

عجاب البیان هر چند به آنکه اندیش این مسائل با مانده اند مقدم بخلاف خود

از قدیم الا ایام و گویند که بر سایر ذوقی نامان و برین و تحقیق که ذکر کرده اند

علایم این فن بعضی از آنها و مصنوعات خود را از ساخته اند یا از آنها و در موا

خود انجبه اند تحقیق شود که این فن استعمال دارد و بسیار که دشواری اند

دارند و علاوه بر اینها نام کسی که دعوی عدم خود را بنمایانند و از هر ای

امان محاسبه لازم که در این جواب چنین مسائل و محال اند شاید که صاحب

طبیعت را کشف این بتو باید و این قسم درین ساله را و این مسائل کرده

از هم برینش بی بیان منیا و اما از آنها و ان نفی اند اول

همچو طری مقوم و مقوم تو خست تا که چون با و بود به یک از ان

در دو قسم دیگر حاصل شد و در هر قسم یک بار
قاعدہ نیاید باز هم که مجموع را جدا نمایند از هفتگان که یکبار
دانشه باشد سوم اقرار کرد و شخصی را بیاید اقرار کرده باشد الا آنچه
مقرر کرده بوده بر آنچه در هیچ الا در آنچه بر آید اقرار کرده پس یکبار
مقرر نه بزد و محوید باشد چهارم عدد و یکی بعد از یکی مقسوم بر دوم
که بر دو قسم یکبار واقع شده باشد جسم را بر دو قسم مقسوم بر دوم
توان نشان که برگاه نمیکند معرک یا اسیان بر دیگر و جمع سازم هر دو
و در مجموع مساوی است از دو قسم ده بوده باشد جسم را بر دو
نشان به سبب قاعدہ جمع توان کرد که مجموع نشان را بر دو قسم مقسوم بر دو
بسیار طریق بود که چون زیاد شود در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو
از هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو
آنچه را که در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو قسم
که بر اقرار کرده ام بر آن تو در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو قسم
و در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو قسم و در هر دو قسم

۱. **عالمی قیامت** **جواب** انجیر ارجح شدہ اورین مان معص سالہ کتابی پس
 ۲. **نشیات** قد و لیان را و از ان کن مبدان ان را وضع کن انسان اگر کسی
 ۳. **که انزل انسان** نماید و فرات از شکایت ان کسی که در بعضی باشد بر عوالم و
 ۴. **شومهری** ایسان قبل معرمان انسان را یک یک که در طبعیت و از طایف
 ۵. **تا مانند جرس** و کتو کلان و غیر ان خود را اگر کسی از معانی این ساله سر و از
 ۶. **مستند** نصابت نمی شود از دن خود و کمان لایق اند استثناء اگر کسی از
 ۷. **زمان** این معطل کن صحبت را و حد افاظ تو با و معانی اگر معنی ام
 ۸. **خافض** از روح الزوج اول **باین** تصنیف انکاش متشکک
 ۹. **جو** تصنیف شود هم بعد از ان و **باین** معنی که باقی بدو آید
 ۱۰. **یعنی** که چند روح و قوچ مذکور **بکیر** و بعضی بنده و آید
 ۱۱. **که** تا نام هر جسم بر غیرت **نمود** و کسی بر برای هر دو

نعمت تمام شد و الله تعالی شرح حال او را
و زبانی که مولا را در دست خود گرفته
بجست تمام خود را در این عفو و درود
و در دست خود و در دست خود و در دست خود
نوازیات می خواند و در دست خود و در دست خود

توسعه یافتن
توسعه یافتن

بسم الله الرحمن الرحيم

چو بدون ملاقات نگار اید و گفت محب را در شایسته های ناله های گویا
 و گویای ریشامه و هم صند و درن کوچه خانه و هم صند و درن را او ملک گویند
 و چهارم صند او ملک را برشته و چهارم صند برشته را کوچه ملک و درن و افغان
 مشهور و خوشی اند تقوی و شری با و از آنها با بدست نوع عیارم و در میان
 اوقات زمانی را که در دمی و نه بار صغی را که در دمی با بوسل کا و ناظم
 توان کرد و بی سباب و در یک بر این کوچه و شمس بر این دلیل که مد و
 بل را الهی و شمس که را مقدار از در و لب بود نوع و در میان
 اعداد امل و غلبات و مایات و الو و غلبات الو و غلبات الو و غلبات
 امت کوچه و مایات الو را بر پت کوچه و مایات مایات الو از
 کوته کوچه و بدین نوع و در نه و نه احتمالی است که را از کوچه
 و ده از بد را اینج و ده اینج را که بر کوچه و ده لرب را که بر کوچه و ده
 که بر را که بر کوچه و ده بدیم را که بر کوچه و ده سکه را که بر کوچه و ده
 ۱۰ گفت و این نام را پیشینان وضع کرده اند

کورد
 کورد
 او ملک
 او ملک
 کورد
 کورد

[illegible]

مركب و نهتن مال الصید



سفر و زیارت و دعا و نیایش و غیره

